



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

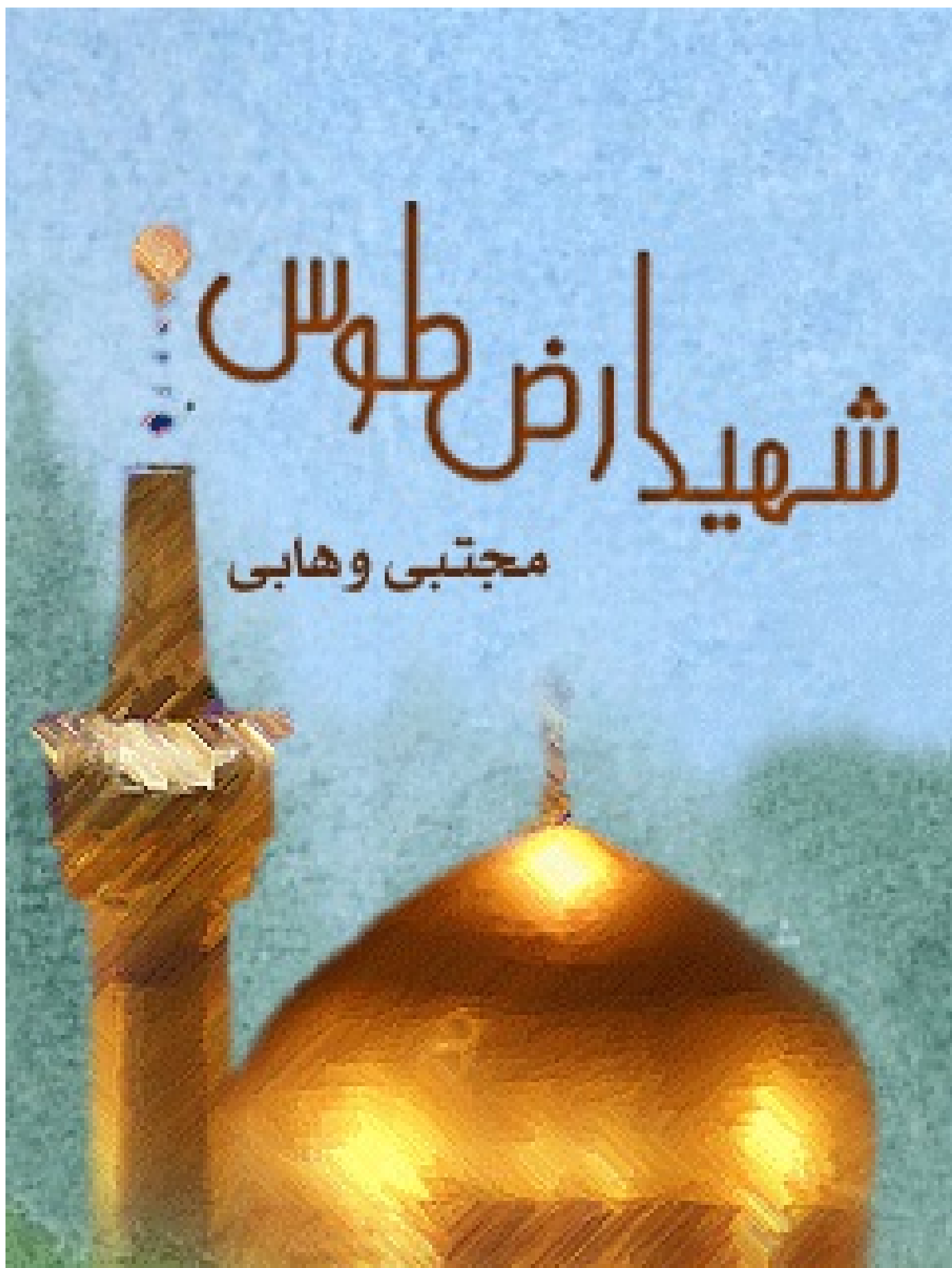


عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

شهید ارض طوسی

مجتبی و هابی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهید ارض طوس

نویسنده:

مجتبی وهابی

ناشر چاپی:

نسیم کوثر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	شهید ارض طوس
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	تاریخ جغرافیایی مشهد
۸	جغرافیای خراسان
۸	فتح خراسان و ولایت آن
۱۰	کوه سنگی
۱۰	زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
۱۱	اسم مبارک
۱۱	نام و نسب امام رضا علیه السلام
۱۱	کنیه و القاب
۱۱	نام مادر
۱۲	مدح شاه خراسان
۱۳	پدر
۱۳	جد و جده
۱۴	حج امام رضا علیه السلام
۱۴	جلال و جمال رضوی
۱۴	نقش خاتم
۱۴	صورت و سیرت امام رضا علیه السلام
۱۵	روش اخلاقی و انسانی امام رضا علیه السلام
۱۸	رفتار خارجی امام رضا علیه السلام
۱۹	بردباری و گذشت امام علیه السلام

- ۲۲ دوران زندگی
- ۲۲ زندگانی سیاسی
- ۲۳ شخصیت حضرت رضا علیه السلام
- ۲۴ قوه استدلال، شیوایی کلام
- ۲۵ صبر و شکیبایی
- ۲۶ جود و بخشش
- ۲۸ عدالت امام
- ۲۹ شیوه‌های تربیتی
- ۳۰ نقل مکان حضرت علیه السلام از مدینه به مرو و ولیعهدی ایشان
- ۳۱ نامه مأمون به امام علیه السلام و فراخوان ایشان به سوی خود
- ۳۲ ورود امام رضا علیه السلام به نیشابور
- ۳۳ مدیحه ساقی خراسان
- ۳۳ مأمون درصدد کشتن امام رضا علیه السلام برمی‌آید
- ۳۳ شهادت
- ۳۴ پندی از امام رضا علیه السلام
- ۳۵ پاورقی
- ۳۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

شهید ارض طوس

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: شهید ارض طوس/وهابی، مجتبی.

مشخصات نشر: قم: نسیم کوثر، انتشارات، ۱۳۸۶

مشخصات ظاهری: [۷۲]ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی

یادداشت: چاپ اول

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۵۹۵۱۹

مقدمه

بی‌شک دوره حیات امام هشتم علیه‌السلام بی‌ارتباط با دوران زندگی آباء و اسلاف صالح آن بزرگوار نبوده است؛ زیرا از یک طرف ادامه دهنده مقام ولایت و امامت عامه مردم در امور دین و دنیا بوده است و از طرف دیگر روبرویی با نظام سیاسی حاکم بر جامعه بوده و همانند اجداد طاهرین خود به مبارزه با مبانی و آثار غیر اصولی و منطقی آن، که ریشه در اعتقادات حاکمان ستمکار عصر داشته، می‌پرداخته است. یکی از ویژگی‌های دوره امام علیه‌السلام که در زندگی سایر ائمه علیهم‌السلام چه قبل و چه بعد از ایشان مشاهده نمی‌شود، حضور امام علیه‌السلام در نظام حاکم وقت بوده است که به این اعتبار دوران حیات امام رضا علیه‌السلام به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف - قبل از حضور در نظام حاکم؛

ب - پس از حضور در نظام مذکور؛

[صفحه ۸]

هر چند که پذیرش ولایتعهدی از سوی امام علیه‌السلام از روی اکراه و برخلاف میل باطنی بوده است، لیکن از ویژگی خاص دیگری بالنسبه به حیات سایر امامان علیهم‌السلام نیز برخوردار بوده است و آن ظهور و بروز بسیاری از نحله‌ها و مذاهب مختلف و طرح مباحث آزاد و رسمی در حوزه‌های عقلی، طبیعی، علمی، کلامی، طبی و مذهبی با نظارت و اداره شخص مأمون بوده است. حضور صاحبان اندیشه و دانشمندان و تشکیل حلقه مباحث و طرح سؤالات، جنبه رسمی و حکومتی به خود گرفت.

امام علیه‌السلام با حضور در حلقه‌های علمی و بیان مباحث عمیق، علمی و مذهبی همواره حقانیت اسلام به نحو اعم و حقانیت شیعه اثنی عشری را به نحو اخص به اثبات می‌رسانید و حاضرین در مجلس در مقابل منطق قوی امام علیه‌السلام سر تعظیم فرود می‌آوردند و چاره‌ای جز، سکوت یا قبول آن را نداشته‌اند. هر چند که موضوعات متنوع مطرح شده در مناظرات علمی، در کتب شیعه و سنی نقل گردیده، قابل تأمل و تعمق است؛ لیکن امتیاز مناظره در این بوده که بیشترین و اصلی‌ترین مباحث امام علیه‌السلام را مسئله توحید و امامت که از اصول و ارکان معتقدات شیعه می‌باشد، تشکیل می‌داده است. زیرا امام علیه‌السلام به خوبی می‌دانستند که ناکامی‌ها و معضلات شخصی و اجتماعی مردم و سلطه نظام جائر مأمون که با لطائف الحیل بر مردم حاکم گردیده است، منشأی جز دور ماندن این دو رکن رکین ندارد. چرا که اگر عموم مردم به توحید گرایش داشته باشند و توحیدی بیندیشند، هرگز گرفتار اوهام و وسوسه‌های شیطانی و

[صفحه ۹]

فریفته‌ی زندگی دنیوی و زر و زیور و مقام و موقعیت موقتی آن نمی‌گردند. همچنین اگر به امامت تکیه نمایند، هرگز راه را گم نخواهند کرد، چرا که امامت همانند چراغی در شب تاریک و ظلمانی خواهند بود که از سقوط در چاه گمراهی نجات خواهد داد. از طرفی مهجور ماندن از امام ثمره‌ای جز سر سپردن به حکومت جبار و فراعنه عصر نداشته که قهراً ذلت و مسکنت به ارمغان می‌آورد. کتاب حاضر قطره‌ای از حیات گهربار ثامن الائمه علیهم‌السلام می‌باشد که به قدر وسع و استعانت نگاشته شده است تا شاید مقبول مقام رضوی گردد. در خاتمه این مقدمه لازم است از تنها مشوق این امر مرحوم آیت‌الله شیخ محمد لاکانی قدس سره که مرا به آن ترغیب و تحریص نموده، یاد می‌نمایم. همان استاد و معلم فرهیخته‌ای که سال‌ها به شاگردی ایشان مفتخر بوده و به قدر طاقت خود از حوض معرفت ایشان آب حیات نوشیدم؛ روحش شاد.

مجتبی وهابی

[صفحه ۱۱]

تاریخ جغرافیایی مشهد

خراسان از دو کلمه خور یعنی آفتاب و آسان یعنی طلوع کننده تشکیل شده است. این استان از شمال به ماوراءالنهر محدود است و قسمت‌هایی که از آن جدا شده از شرق به بصره می‌رود و دشت نامیده می‌شود. از جنوب به کرمان و از مغرب به استان تهران و گرگان وصل می‌گردد. بیشتر زمین خراسان، کوهستانی و ارتفاع کوه‌های آن در شمال و مشرق و بیشتر آن‌ها از شمال غرب به جنوب شرق کشیده شده است. بین این رشته‌ها، دره‌های پر آب و حاصلخیز، قرار گرفته که در هر یک از آنها مراکز پر جمعیتی دیده شده که در سابق آبادی بوده و از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. دره‌های آن قوچان، شیروان، بجنورد، سبزه‌وار، نیشابور، مشهد، دره قائنات، بیرجند، رود باس، اترک، گرگان، کشف رود، رود ابریشم (قراسو) بوده و مردان نامداری چون: فردوسی، خیام، غزالی، انوری، خواجه نصرالدین عطار از این سرزمین طلوع کرده‌اند. وجه تسمیه مشهد از آغاز شهادت حضرت رضا علیه‌السلام شروع می‌شود.

[صفحه ۱۲]

جغرافیای خراسان

خراسان به نقل یاقوت، سرزمین وسیعی است که اول حدود آن مجاور عراق، قصبه جوین و بیهق و آخر آن هند، طخارستان، غزنه و سجستان می‌باشد و از مهمترین شهرهای آن در زمان یاقوت، نیشابور، هرات و مرو بوده است و اکنون مرکز استان خراسان، مشهد می‌باشد.

خراسان در تاریخ ایران قسمتی مهم از صفحات آن را اشغال کرده است و حدود آن ترکمنستان، افغانستان، سیستان و ری بوده و در وجه تسمیه آن نوشته‌اند که چون آفتاب ایران از آنجا طلوع می‌کند مشرق می‌گویند و لشکر آنجا را لشکر شرق می‌نامند.

فتح خراسان و ولایت آن

حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه‌السلام در سال ۲۷ خواهرزاده‌ی خود جوده بن هبیره را مأمور خراسان فرموده بود ولی اهالی نیشابور از او اطاعت نکردند و او نیز به مدینه بازگشت.

تا سال ۴۲ خراسان، سیستان، هند و بحرین جمع زیاد بن سمیه، پدر عبیدالله، قاتل امام حسین علیه‌السلام شد و سلطنت معاویه به واسطه ابن زیاد که بعدها او را برادر خود خواند، قوت گرفت.

در سال ۵۱ ربیع بن زیاد حارثی از طرف زیاد، فرمانده کل والی خراسان شد. او به همراه پنجاه هزار نفر از مردان بصره و کوفه به سوی خراسان رفت و طغیان آنها را آرام کرد.

در سال ۵۴ عبید بن زیاد، والی خراسان شد و در این حکومت اموال

[صفحه ۱۳]

بسیاری اندوخت.

در سال ۵۶ سعید بن عثمان بن عفان، والی خراسان شد و سمرقند و ترمذ را فتح نمود. در این جنگ قشم بن عباس کشته شد و در سمرقند مدفون گردید.

در سال ۶۳ ربیع بن خثیم که از زاهدان ثمانیه بود، از دنیا رفت و در همین کنونی (خواجه ربیع) که به نام او شهرت دارد و مزار عمومی است، دفن شد.

در سال ۷۵ عبدالملک بن مروان، خراسان و سیستان را به حجاج بن یوسف ثقفی سپرد. او نیز مهلب بن ابی صفره را والی خراسان و عبید ابن ابی بکر را حاکم سیستان گردانید. این والی در سال ۸۲ پس از جنگ و صلح جرجان در گذشت.

در سال ۸۳ یزید بن مهلب والی خراسان شد و در ماوراءالنهر فتوحاتی را به دست آورد.

در سال ۹۶ کاشمر توسط قتیبه فتح شد. او تا دیوار چین رفت و از خاقان چین جزیه گرفت. در سال ۹۷ یزید بن مهلب از طرف سلیمان بن عبدالملک بار دیگر حاکم خراسان شد تا اینکه در سال ۱۰۰ عمر بن عبدالعزیز او را عزل کرد و خود نظارت نمود.

در سال ۱۲۰ نصر بن سیار والی خراسان شد.

در سال ۱۲۴ ابومسلم مروزی حاکم خراسان شد و با نصر که بر سر نزاع بنی امیه و بنی عباس که اختلاف داشتند جنگ سختی در گرفت تا اینکه نصر در سال ۱۳۰ فرار کرد.

[صفحه ۱۴]

در سال ۱۳۰ حمید بن قحطبه طائی از طرف ابومسلم مروزی حاکم خراسان شد و خود ابومسلم مرو را فتح نمود و در اختیار گرفت. مرکز حکومت خود قرار داد. در سال ۱۳۷ ابومسلم به بغداد رفت و با اینکه به نفع بنی عباس مبارزه می کرد و خلافت عباسیان مرهون مجاهدات او بود، منصور دوانیقی به او بدگمان شد. او را دستگیر و دستور قتلش را صادر کرد.

در سال ۱۴۸ امام رضا علیه السلام متولد شد و امام جعفر صادق علیه السلام نیز از دنیا رفت.

در سال ۱۵۹ مقنع مروی در خراسان مدعی الوهیت شد و در خراسان به دست حمید بن قحطبه کشته شد.

در سال ۱۷۳ هارون برای امین بیعت گرفت و در سال ۱۷۵ متصرفات خود را بین سه پسر خود تقسیم کرد. محمد امین والی شام، عبدالله مأمون والی همدان تا آخر خاک شرق و قاسم مومتمن والی هویزه و ثغور اسلامی شد و در سال ۱۸۰ علی بن عیسی ماهان والی خراسان شد و در سال ۱۸۳ برای مأمون بیعت گرفت و در سال ۱۸۷ هارون برامکه را نابود کرد که پس از آن انقلابی در خراسان رخ داد.

در سال ۱۹۱ هرثمه به جای علی بن عیسی ماهان، حاکم خراسان شد.

در سال ۱۹۲ هارون به طرف خراسان آمد و ماهان را همراه آورد و در طوس در گذشت و مأمون مرو را پایتخت خود قرار داد.

در سال ۱۹۳ هرثمه بخارا را فتح کرد و ابو رافع را اسیر و به خراسان آورد. مأمون از سال ۱۹۳ در مرو مستقل حکومت کرد. امین را کشت و

[صفحه ۱۵]

رسمًا خلیفه شد. و بعد از هفت سال که گذشت به این فکر افتاد که امام رضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزیند. در سال ۲۰۰ این

فکر عملی شد.

امام رضا علیه‌السلام دو سال بیشتر در این مقام دنیوی نبوده‌اند. در هر آن خون‌دل می‌خورد و برای مصالح اجتماعی مسلمین خودداری می‌فرمود.

با این مقدمه ثابت شد که خراسان از سال ۴۲ تا سال ۲۰۵ زیر سلطه اعراب بوده است و حساس‌ترین تاریخ این سرزمین از سال ۹۳ تا سال ۲۰۴ می‌باشد. شهرت جهانی خراسان در اسلام از زمانی است که نوقان طوس آرامگاه حضرت ثامن الائمه علیه‌السلام قرار گرفت. مکتب رضوی به خاطر اجتهادات علمی آن حضرت در تمام خطه خراسان از مرو و سرخس گرفته تا نیشابور و طوس و غیره شهرت جهانی گرفت؛ برکاتی که از مشهد مبارکش نصیب مردم جهان می‌شود.

کوه سنگی

در جنوب مشهد کوه سنگی قرار دارد. این همان کوهی است که امام علیه‌السلام هنگام عبور از ده سرخ به سوی طوس به آن تکیه کرده و دعا فرمودند. خداوند نیز بدان برکت داد و از آن سنگ‌ها، ظروف بسیار و دیگ‌های طبخ می‌سازند و به اطراف می‌برند.

زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام

آفتاب وجود شمس الشمس حضرت علی بن موسی الرضا از افق دامن نجمه، شاهزاده ایرانی، در روز جمعه سوم ذی‌قعدة سال ۱۴۸ پرتو

[صفحه ۱۶]

افکن گردید.

در تاریخ غفاری روز پنج‌شنبه ۱۵، در جدول مصابح سه‌شنبه ۱۱، در مطالب السؤال ۱۱ ربیع الثانی و در عیون الاخبار ۱۹ ربیع سال ۱۵۳ پنج سال پس از وفات حضرت صادق نوشته شده است: شیخ مفید می‌نویسد: حضرت رضا علیه‌السلام در مدینه سال ۱۴۸ متولد شد و در طوس خراسان در ماه صفر ۲۰۳ در سن ۵۵ سالگی شهید شد. مادرش ام ولد و معروف به ام‌البین بود و مدت امامتش ۲۰ سال طول کشید.

در کشف الغمه ۱ ذیحجه سال ۱۵۳ نوشته شده است وجود مبارک حضرت رضا علیه‌السلام در مهد عصمت و آغوش ولایت تربیت و نشور و نما یافت و از سرچشمه‌ی وحی و الهام، ادب و فضیلت آموخت.

آن حضرت به هنگام رحلت جدش، امام جعفر صادق علیه‌السلام، ۵ ساله بود و در رحلت پدرش، امام موسی کاظم علیه‌السلام، ۳۶ ساله بود و نزدیک ۲۰ سال از در دوره‌ی امامت آن حضرت را درک کرد. مجموع عمر حضرت رضا علیه‌السلام ۵۵ سال بوده است.

برخی مانند کتاب روضه، کافی، مناقب، تاریخ غفاری و عیون اخبار رضا علیه‌السلام، تولد حضرت را روز جمعه ۱۱ ربیع‌الاول سال ۱۴۸ می‌دانند و بعضی ۱۲، ۱۱ و ۱۴ ذی‌قعدة سال ۱۴۸ را نوشته‌اند؛ مانند نوبختی که ۱۱ را ترجیح داده می‌نویسد: تولد امام رضا علیه‌السلام یازدهم ذی‌قعدة ۱۴۸ و وفات آن حضرت ۳۰ صفر سال ۲۰۳ بوده است.

این تاریخ مورد توجه اهالی مشهد و آستان قدس رضوی است که روز ۱۱ ذی‌قعدة را جشن ولادت و ۳۰ صفر را عزاداری ملی و تعزیت

[صفحه ۱۷]

مخصوص می‌گیرند.

اسم مبارک

مفسرین نوشته‌اند مراد از ۱۲ شهر، ماه ولایت است که در افق این عالم طالع شده‌اند و مراد از چهار ماه حرام، چهار وجود مقدس ائمه هستند که به منزله ارکان ولایت می‌باشند.

۱. ابوالحسن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام

۲. ابوالحسن علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام

۳. ابوالحسن علی بن محمد النقی الهادی علیه‌السلام

۴. ابوالحسن علی بن موسی علیه‌السلام

نام و نسب امام رضا علیه‌السلام

مورخین، به اتفاق، حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام را به سومین علی از دوازده بروج امامت می‌دانند که در تفسیر آیه‌ی (ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا منها اربعة حرم)؛ می‌نویسد: مراد از اربعة حرم، علی بن ابی‌طالب، علی بن الحسن، علی بن موسی‌الرضا و علی بن محمد النقی علیه‌السلام می‌باشند.

کنیه و القاب

در مناقب می‌نویسد: کنیه اختصاصی آن حضرت، ابوالحسن می‌باشد. چنانچه کنیه جدش نیز ابوالحسن است.

[صفحه ۱۸]

به نقل ابوالصلت هروی، خادم آن حضرت ابوعلی و ابوالحسن الثانی و ابوبکر نیز کنیه آن حضرت بوده که کمتر شهرت یافته‌اند. القاب ایشان، رضا، صادق، صابر، فاضل، رضی، وفی، قره‌عین المؤمنین و غیظ‌الملحدین می‌باشد که مشهورترین آن‌ها همان رضا است و وجه تسمیه رضا آن است که دشمن و دوست از او راضی بوده‌اند.

امام هشتم به رضا، سراج‌الله، نورالهدی، قره‌عین المؤمنین، فاضل، صابر وفی، صدیق و زکی، مشهور و ملقب است. به تواتر رسیده که چون خدا در آسمان‌ها و پیغمبرش در زمین از او راضی هستند، او را رضا می‌گفتند. برخی می‌نویسند: چون مأمون از ولایتعهدی او راضی بود، رضا نامیدند. در آن عصر به کنیه‌ی الرضا علیه‌السلام، ابوالحسن، ابوالقاسم مشهور بوده است.

نام مادر

شیخ صدوق از حاکم ابوعلی روایت می‌کند که حمیده مصفاة مادر امام موسی‌الکاظم کنیزی عجمی به نام تکتم خرید که از اشراف مردم ایران بوده و از افضل زنان در عقل و کیاست و دین‌داری و بزرگ‌منشی بوده و ایشان جاریه خادمه و ندیم حمیده بوده که به بهترین تربیت اسلامی او را تربیت کرده و به پسرش موسی بن جعفر بخشید تا از او فرزندی طاهر به دنیا آید. پس از مدتی حضرت رضا علیه‌السلام از او متولد گردید که مادرش سبیکه نوبیه یا خیزران مرسیه یا نجمیه بود. چون امام به حد رشد رسید، مادرش را طاهر صدا می‌کرد و در حالیکه وی از زنان

[صفحه ۱۹]

فاضله، متقیه، عابده، راویه حدیث بود.

در فضیلت اخلاقی و خانه‌داری موجب رضایت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و در تربیت و بچه‌داری موجب رضایت حضرت

رضا علیه‌السلام بود.

شیخ یوسف شاهی که از شاگردان محقق حلی متوفی ۶۷۶ بوده، نقل می‌کند: حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وقتی تکتّم کنیز را خرید، فرمود: به خدا قسم، این کنیز را به اشاره غیبی خریدم و از او اولادی به وجود می‌آید که بهترین مردم روی زمین است. نام او را «علی» خواهم گذارد.

هشام بن احمد که در سلک خواص حضرت کاظم قرار داشت، می‌گوید: یک روز امام هفتم فرمود: هیچ می‌دانی که از تجار مغرب (اروپا) کسی آمده است؟ خوب است که به دیدن او برویم. پس با ایشان به سوی تاجر مغربی رفتیم. کنیزانی برای فروش آورده بود. گفتیم: کنیز دیگری را بیاور. تاجر مغربی گفت: فقط یک کنیز باقی مانده است. حضرت فرمود: او را بیاور. تاجر امتناع داشت تا اینکه روز بعد به من فرمود: تو برو و به هر قیمتی گوید، آن را خریداری کن، باز رفتیم به آن مبلغ که گفت، خریداری کردم. صاحب کنیز گفت: آن مردی که دیروز همراه تو بود، کیست؟ گفتیم: مردی است از بنی‌هاشم. پرسید: از بطن چه کسی؟ جواب دادم: از بطن فاطمه. آن تاجر گفت: چون این کنیز را خریدم مردی از اهل کتاب (اسقف یا پاپ اعظم) به من گفت که این کنیز را برای چه خریدی؟ گفتیم برای خودم. گفت این طور نیست. او نصیب بهترین شخصیتی از اهل شرق خواهد شد و از او مرد بزرگی که در شرق

[صفحه ۲۰]

و غرب نظیر ندارد، به وجود خواهد آمد. این داستان را به امام هفتم علیه‌السلام گزارش دادیم، فرمود: از او ولی خدا به دنیا خواهد آمد، نام کنیز نجمه و کنیزک حمیده می‌باشد. حمیده شبی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خواب دید که فرمود: نجمه را به پسر خود، موسی، ببخش که به زودی از او فرزندی متولد خواهد شد که بهترین اهل زمین است. به فاصله کوتاهی نجمه به علی بن موسی الرضا علیه‌السلام حامله شد. می‌گوید در اوقات حمل و موقع خواب از درون شکم خود آواز تسییح و تقدیس و تمجید می‌شنیدم که ترس و هیبت بر من غلبه می‌کرد و چون بیدار می‌شدم، هیچ صدایی به گوشم نمی‌رسید و چون رضا متولد شد، دیدم دستها بر زمین نهاد و سر به جانب آسمان برداشت و لبهای او می‌جینید چنان که چیزی می‌گوید و مناجات کند.

این دومین زنی است که دست قدرت او را به دیار اسلام فرستاد تا مهد تربیت و معدن گوهر ولایت گردید.

ابن بابویه صدوق نقل می‌کند که تکتّم مادر، امام رضا علیه‌السلام، گفته است: چون به فرزند خود حامله شدم، به هیچ وجه سنگینی در حمل خود احساس نمی‌کردم و چون به خواب می‌رفتم، صدای تسییح و تجلیل از شکم خود می‌شنیدم و بر خود می‌ترسیدم و چون بیدار می‌شدم، دیگر صدایی نمی‌شنیدم. موقعی که فرزند متولد شد، دست‌های خود را به زمین گذاشت و سر خود را به آسمان بلند کرد. لب‌های وی حرکت می‌کرد و سخنی می‌گفت که من نمی‌فهمیدم. در همان ساعت حضرت موسی نزد من آمده و فرمودند: ای نجمه! گوارا باد مورد کرامت

[صفحه ۲۱]

پروردگار. پس آن فرزند سعادت‌مند را در جامه‌ی سفیدی پیچیدم و به آن حضرت دادم. آن حضرت در گوش راست اذان و در گوش چپش اقامه گفت. آب فرات طلبید و کامش را با آن آب باز کرد آنگاه به دست من داد و فرمود: او را بگیر و نیکو محافظت کن که خلیفه‌ی خدا در روی زمین است محبت خدا بر خلق پس از من.

از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرموده است: پدرم جعفر صادق علیه‌السلام مکرر به من می‌فرمود: دانشمند (عالم) فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان فرزندان تو خواهد بود و آرزو دارم او را می‌دیدم که او همانم امیرالمؤمنین است.

شاه خراسان که یافت از شرق رتبتش
 خاک خراسان سرف بر فلک هفتمین
 عفو وی آنجا رسید کز کرم عام او
 داد مأمون بخشد چشم مقام امین
 شوق طواف درش گر نشدی پایمرد
 در رحم امهات نطفه نگشتی جنین
 هم به امید قبول بندگیش را برد
 قابله روزگار ز ناف بنات و نبین
 شهاب تبریزی

پدر

والد ماجدش، امام هفتم، حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است که در مدینه نشو و نما یافت و در زندان بغداد مسموم شد و در مقابر قریش مدفون گردید.

[صفحه ۲۲]

تولد آن حضرت سال ۱۲۸ و شهادت ایشان سال ۱۸۳ می‌باشد. مدت عمر حضرتش ۵۵ سال و مدت امامت ۳۵ سال است. امام هفتم ۳۸ فرزند داشته بود که امامت و ولایت را به نفس آسمانی به وجود حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مخصوص گردانید.

جد و جده

بی‌شک قانون توارث بر همه حکومت دارد و هر خاندان دارای غرائز طبیعی و خصال ذاتی هستند که جد و جده و پدر و مادر به آنها رسیده است و اگر در معاشرت محیط از دست ندهند، در طول قرون متمادی می‌توانند خون پاک خود را حفظ کنند و بدان مباحات نمایند.

از مزایای اسلام است که خاندان سیادت به حضرت ام‌الائمہ النقیاء سیده نساء العالمین می‌رسند و همه سادات بدان جده بزرگوار می‌پیوندند و آنها که خود را از آفات محیط مصون نگاه داشته‌اند، در حقیقت چه مبارک افتخاری دارند.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همسرش خدیجه کبری دارای فضایل ایمانی غرائز طبیعی مهذب و پاکی بودند و از آب و خاک دیگر فرزندی چون زهرا پیدا کردند که تمام معانی و ام مادری در آن حضرت صدق می‌کند و با نشو و نما در مکتب ربوبی و مهبط وحی و نزول ملائکه و فرشتگان و خاندان نبوت و ولایت، به کمال مطلوب رسید. دارای همه‌ی صفات فاضله بوده و از هر پلیدی و آلودگی متصوری مبرا که آیه تطهیر،

[صفحه ۲۳]

مهمترین شاهد این گفتار است:

(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)

صفات فاضله پیغمبران که در زیارت ائمه اطهار می‌خوانیم سلام بر شما که وارث صفوت آدم و دعوت نوح و خلت ابراهیم و سخنگویی موسی و روحانیت عیسی و وارث همه صفات و سجایای حضرت الانبیا علیهم‌السلام می‌باشند و همچنین صفات فاضله

امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی، حضرت سیدالشهداء و ملکات زین العابدین السجاد و باقرالعلوم و صادق ائمه و حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر هستند. تمام ملکات عالیه انبیاء و ائمه اطهار از آدم ابوالبشر تا حضرت ابراهیم به ارث برده و از اصلاّب شامخه به ارحام مطهره نقل و انتقال داده شده و در هیچ دوره به دوران جهالت و پلیدی آلوده نگردیده است و لباس غیر از طهارت و نزاکت پوشیده است.

به حق، راست و درست است که امام هشتم از پدر و مادری نیکو، پرهیزکار، هادی رهنما، هدایت شده بود و از میان مریبان با تقدس و نشانه‌های هدایت و حلقه‌های استوار محکم الهی و محب خدا بر خلق می‌باشد. حضرت ثامن ائمه دارای تمام صفات جمال و جلال انبیاء و اولیاء بوده است و به همین جهت مورد اتفاق شرق و غرب شمال و جنوب قرار گرفته و تمام بشر در پیشگاه فضائل مهذبش سر تواضع فرود و زانوی ادب سر زمین زده‌اند.

[صفحه ۲۴]

حج امام رضا علیه السلام

مسعودی می‌نویسد: امام رضا علیه‌السلام در سال ۱۹۶ به همراه ابوجعفر محمد بن علی الجواد که یک ساله بود، به حج رفت. جوادائمه شبیه به حضرت موسی علیه‌السلام و دارای مکارم اخلاق و سجایای فاضل بود که از کودکی آشکار شد.

جلال و جمال رضوی

ایشان در زیبایی جمال و جلال و سطوت و اهمیت بزرگواری در عصر خود نظیر نداشت. حضرت رضا علیه‌السلام دارای صورت هاشمی بود و شباهت زیادی به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت و بسیار باسطوت و وقار بود. جلال و عظمت او هر کسی را مرعوب می‌کرد. جمال و زیبایی او هر کس را فریفته می‌ساخت. محاسن انبوه داشت که متناسب با متانت کامل و عظمت روحی و جسمی او بود.

نقش خاتم

انگشتی در دست داشت که بر نگین قسمتی از آن نوشته بود: «حسبی الله» و در انگشت دیگرش نوشته شده بود: «ما شاء الله لا قوة الا بالله» و نقش مهرش «لا حول و لا قوة الا بالله» بود.

صورت و سیرت امام رضا علیه السلام

حضرت ثامن الائمه مانند جدش علی بن ابیطالب علیه‌السلام دارای قامت

[صفحه ۲۵]

معتدل بود. صورتی گندمگون و چهره‌ای زیبا و جالب توجه داشت و سیمایش نورانی و چشمانش جذاب بوده است. هیچ وقت در میان سخن گفتن کسی سخن نمی‌گفت. هرگز حاجت کسی را رد نمی‌کرد. در خنده قهقهه نمی‌کرد، روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها عبادت می‌کرد. قائم الیل صائم النهار بود همیشه به یاد خدا ذکر می‌گفت و به تعلیم می‌پرداخت. صدقات بسیار داشت که در شبهای تاریک به خانه محتاجان می‌برد. بیشتر روی حصیر می‌نشست و مؤدب سخن می‌گفت.

در اعلام الوری می‌نویسد: اخلاق و صفات پسندیده‌ی آن حضرت بسیار بود. شب‌ها به عبادت مشغول بود و روزها روزه می‌گرفت و با دربان و غلام و کنیز سر یک سفره غذا می‌خورد. در تاریکی شب به خانه فقرا و بینوایان نان و درهم و دینار می‌برد. احدی را

به تندی صدا نمی‌کرد و همیشه خنده رو و متبسم بود.

ابراهیم صوفی می‌گوید: «فمن زعم انه رای مثله فی فضله فلا تصدقوه»؛ اگر کسی گفت در فضل و فضیلت مانند علی بن موسی الرضا را دیدم، تصدیق نکنید. او مرد آسمانی و دارای کمال و فضایل نفسانی می‌باشد. در مکتب ربوبی تربیت شده و از تعلیمات علوی بهره‌مند گشته و در آغوش عصمت و طهارت نشو و نما یافته است. صورتش مانند ماه می‌درخشید و سیرتش نوری در اعماق دل مردم می‌تابید که هر بیننده حیران مقام سطوت و جمال و کمال او می‌شد.

مقام او از جهت فضیلت و مکرمت از جهت صبر و شکیبایی جود و بخشش، علم و عمل غیرقابل تمجید است. از صفات بارز آن حضرت

[صفحه ۲۶]

بردباری و شکیبایی است. مشکلات زمان خود را در حلم و بردباری خود حل می‌کرد و در حوادث زندگی متمسک به بیان جدش امیرالمؤمنین می‌شد و می‌گفت:

«ای معبود! من به حق تو که اگر در آتش خود مرا جای دهی. گویم اینجا بهشت است. زیرا که رضای تو جنت من است. پس هر کجا مرا می‌بری. میدانی که رضای تو همان بوده است».

هر کجا تو با منی، خوشدل

گر بود در قعر چاهی

هر کجا یار است، آنجا دلگشا است

دلگشایی یار زندان بلاست

این سیره را حسین بن علی علیه‌السلام نیز داشت. عرض می‌کرد:

«پروردگارا! رضای تو برای من سیرت رستگاری است. لذا هرچه تو خواهی همان مطلوب من است».

واله، شاعر اصفهانی، گفته است:

تو را خواهم نخواهم رحمت گر امتحان خواهی

در رحمت برویم بند و درهای بلا بگشا

عارضی نیز سروده است:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد از او غیر این تمنائی

روش اخلاقی و انسانی امام رضا علیه‌السلام

اخلاق، یکی از عناصر مهم شخصیت انسان است؛ کاشف کیفیت ذات و حاکی درون او است و درجه‌ی رسوخ ایمان را در او نشان می‌دهد.

[صفحه ۲۷]

امام رضا علیه‌السلام به اخلاق عالی و ممتاز آراسته بود و به همین دلیل دوستی عام و خاص را به خود جلب کرده بود. همچنین انسانیت آن حضرت یگانه و بی‌مانند و در حقیقت، تجلی روح نبوت و مصداق رسالتی بود که خود آن حضرت یکی از نگهبانان و امانت‌داران و وارثان اسرار آن به شمار می‌رفت.

از ابراهیم بن عباس صولی نقل شده که گفته است: من هرگز ندیدم که ابی الحسن الرضا علیه‌السلام در سخن گفتن با کسی

درشتی کند. من ابی الحسن الرضا علیه السلام را هرگز ندیدم سخن کسی را پیش از پایان آن قطع کند. هرگز درخواست کسی را که قادر به انجام دادن آن بود، رد نمی‌کرد. هرگز در برابر همنشین تکیه نمی‌داد. پاهای خود را جلو همنشین دراز نمی‌کرد. او را ندیدم که غلامان و بردگان خود را بد گوید. هرگز او را ندیدم که قهقهه کند و خنده‌اش تبسم بود. هنگامی که در مجلس او را از مردم خالی و سفره غذا انداخته می‌شد، همه غلامان و بردگان حتی دربان و میر آخور را به دور سفره غذا می‌نشاند. تا آنجا که می‌گوید: هر که بگوید، در فضیلت کسی را مانند او دیده، از او باور نکنید.

مهمانی بر آن جناب وارد شد و تا پاسی از شب نزد آن حضرت نشسته بود و سخن می‌گفت. در این میان چراغ به هم خورد. مرد برای اصلاح آن دست دراز کرد. امام علیه السلام او را از این کار بازداشت و خود به اصلاح چراغ پرداخت، سپس فرمود: هرگز مهمان را به کار و نمی‌داریم.

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که امام رضا علیه السلام وارد حمام شد. مردی که آن حضرت را نمی‌شناخت. به او گفت: بدن مرا مالش ده.

[صفحه ۲۸]

امام علیه السلام شروع به مالش بدن او فرمود. هنگامی که مردم، آن مرد را متوجه قضیه کردند و او حضرت را شناخت، با پریشانی از ایشان پوزش و عذرخواهی کرد. اما امام علیه السلام همچنان بدن او را مالش داد.

محمد بن فضل، در مراتب فروتنی آن حضرت گفته است: امام رضا علیه السلام به یکی از غلامان خود در روز عید فطر که برای آن حضرت دعا می‌کرد، فرمود: «تقبل الله منك و منا»؛ خداوند از تو و ما بپذیرد سپس آن حضرت برخاست و چون روز عید قربان رسید امام به او فرمود: «ای فلان تقبل الله منا و منك»؛ خداوند از ما و تو بپذیرد. محمد بن فضل گفته است به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند پیامبر! در عید فطر چیزی فرمودی و در اضحی چیزی دیگر؟ امام فرمود: آری، من در روز فطر گفتم «تقبل الله منك و منا» زیرا او همان کاری را که من به جا آوردم انجام داده بود و هر دو در عمل مشابهت داشتیم و در روز قربان به او گفتم «تقبل الله منا و منك» زیرا برای ما مقدور است که اعمال اضحی را برگزار کنیم و شاید او نتواند به جای آورد، در این صورت عمل او غیر عمل ما خواهد بود.

آری، اما رضا علیه السلام رسالت اخلاقی خود را این گونه نمایان می‌ساخت و نشان می‌داد که این شیوه پیغمبر گونه‌ای است که می‌توان با آن به اوج کمالات انسانی رسید و به سوی بلندای عظمت واقعی گام برداشت و به همین اخلاق و رفتار است که می‌توان اصالت و عمق ایمان و علو ذات و بلندی مقام انسان را شناخت.

اما رضا علیه السلام، نظریه اسلام را درباره روابط میان انسانها که برادران

[صفحه ۲۹]

یکدیگرند، با برخی اعمال خود که تراویده از رفتار یک انسان حقیقی است، بیان می‌کند، آن چنان که می‌توان دریافت، اسلام از نظر حفظ حقوق جامعه و رعایت شرف انسانی هر گونه امتیاز طبقاتی و هر نوع برتری جویی فردی و اجتماعی را کنار زده است و تنها تفاوتی که در نظر گرفته فرمانبرداری خدا و نافرمانی او می‌باشد.

مردی به امام عرض کرد: به خدا سوگند، در روی زمین از حیث نسبت کسی از شما برتر نیست. امام فرمود: تقوا به آنان برتری داد و فرمانبرداری خدا، بدان پایه و مقام رسانید. دیگری به آن حضرت عرض کرد: به خدا قسم، تو بهترین مردم هستی. امام به او فرمود: سوگند مخور؛ بهتر از من کسی است که برای خدا فرمانبردارتر و از نافرمانی او پرهیزگار تر باشد. به خدا سوگند، این آیه نسخ نشده است (و جعلنا کم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقاکم) [۱...].

اباصلت می‌گوید که از آن حضرت پرسیدم: ای پسر پیامبر خدا! این چیست که مردم از شما نقل می‌کنند؟ امام فرمود: مگر چه

می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند شما ادعا می‌کنید که مردم بردگان شمایند! امام علیه‌السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خداوند! تو آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین و دانای آشکار و نهانی؛ تو گواهی که من هرگز این را نگفتم و هرگز نشنیده‌ام از پدرانم که چنین چیزی گفته باشند و تو دانایی به ستم‌هایی که این امت بر ما روا داشته‌اند که این هم یکی از آنهاست. پس از آن، رو به من کرد و فرمود: ای عبدالسلام! اگر مردمان آنچنان که می‌گویند همه بردگان ما

[صفحه ۳۰]

هستند، ما آن‌ها را از چه کسی خریده‌ایم؟ گفتم: ای پسر پیغمبر خدا: راست فرمودی. سپس فرمود: ای عبدالسلام! آیا دوستی ما را که خداوند عزوجل واجب فرموده، تو هم مانند دیگران انکار می‌کنی؟ گفتم: پناه می‌برم به خدا، من ولایت شما را اقرار دارم. امام این تهمت و نسبت مغرضانه را که دشمنان می‌خواستند بدین وسیله مهر آنان را از دل‌ها بزدايند، نفی فرمود و آن را از جمله ستم‌ها شمرد که امت در حق آنان روا داشته است؛ زیرا ائمه علیه‌السلام همه‌ی مردم را از لحاظ حقوق اجتماعی یکسان و برابر می‌دانند. از حق ولایت سخن می‌گوید؛ ولایتی که خداوند برای آنان مخصوص قرار داده است و دیگران نمی‌توانند آن را برای خود ادعا کنند و جز حق طاعت و فرمانبرداری که خداوند خالصانه ترین آن را ویژه خود گردانیده و آن را وسیله ترفیع درجات بندگان و همگی از یک پدر و یک مادر به وجود آمده‌اند و پروردگار آنها یکی است.

عبدالله بن صلت از مردی از اهالی بلخ روایت کرده است که او گفته است: من در سفر امام رضا علیه‌السلام به خراسان در خدمت او بودم. یک روزی دستور فرمود: سفره‌ی غذا را بیاندازند. همه‌ی غلامان آن حضرت از سپاهیان و غیر آنها گرد آمدند. من به آن جانب عرض کردم: فدایت شوم، کاش برای این‌ها سفره‌ی جداگانه‌ای انداخته می‌شد. امام فرمود: پروردگار ما یکی است و پدر و مادر ما یکی و پاداش هم به کردار است.

هنگامی که مشاهده می‌کنیم امام علیه‌السلام بر سفره‌ی غذا همگی بردگان و غلامان و حتی دربان و میر آخور را در کنار خویش می‌نشانند، یعنی هیچ

[صفحه ۳۱]

تفاوتی میان خود و بردگان و غلامان خویش جز به کردار نمی‌بیند و غیر از عمل، همه امتیازات و نابرابری‌هایی که مربوط به حقوق اجتماعی می‌باشد، منتفی است و همگی در این امور برابر و یکسانند؛ زیرا همه مخلوق خدایند و پدر آنها آدم و آدم از خاک آفریده شده است.

پس، درمی‌یابیم که این گونه رفتار برای این است که به امت درس انسانیت و فضیلت آموزد و شرف و کرامت انسانی را پابرجا و استوار کند و نظریه اسلام را در روشی که برای هر انسان با برادران شان داشته باشد، عملاً نشان دهد. زیرا لازمه بلندی مقام و علو مرتبه این نیست که انسان دیگری را که پائین دست اوست تحقیر یا پستی شخصیت و زبونی او را گوشزد کند. هر چند او بنده و برده‌ای زرخرید باشد.

بدیهی است که چنین روشی باعث ایجاد عقده و اختلاف طبقاتی می‌شود شکاف میان افراد جامعه را عمیق‌تر می‌کند و کینه‌ها و دشمنی‌ها را برمی‌انگیزد و امت را به دسته‌هایی جدا و گریزان از یکدیگر تبدیل می‌سازد.

اسلام، از نظر حقوق قانونی، برابری و مساوات را میان افراد امت برقرار ساخته است تا کرامت انسانی را به او بازگرداند و او را از قید و بند زندگی طبقاتی که در حقیقت حیات جاهلی و بازمانده دوران‌های کهن بشری است، رها و آزاد سازد. چنان که خداوند متعال فرموده است:

(ان اکرمکم عندالله اتقاکم)...

گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «کلکم من آدم و آدم من تراب»...

[صفحه ۳۲]

همه از آدم پدید آمده‌اید و آدم از خاک است.

از ابراهیم بن عباس صومی نقل است: شنیدم که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌فرمود: برای سوگند خود بنده‌ای آزاد می‌کنم و من چنین سوگندی نمی‌خورم، مگر اینکه بنده‌ای را آزاد و پس از آن همه دارایی خود را در راه خدا انفاق می‌کنم.

سوگند می‌خورم به قرابتی که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارم. اگر کسی گمان کند من بهتر هستم، (اشاره به یکی از غلامان سیاه خود فرمود) درست نیست. مگر این که من عمل شایسته داشته باشم تا این که بهتر از او باشم.

امام علیه‌السلام اخلاق اصیل اسلامی را بدین گونه برای ما تعریف می‌کند و روشی را که باید برای حفظ شرف انسانی و از بین بردن امتیازات طبقاتی اختیار کرد، تبیین می‌فرماید. اما عمل شایسته از قانون مساوات و برابری بیرون است. چنان که امام علیه‌السلام خویشی خود را با پیغمبر خدا مایه امتیاز و برتری او بر غلام سیاه خویش نمی‌داند؛ مگر این که این قرابت با عمل شایسته همراه باشد تا موجب فضیلت و امتیاز شود.

از یاسر خادم نقل شده که گفته است: ابوالحسن الرضا علیه‌السلام به ما فرمود: اگر هنگامی که مشغول خوردن خوراک هستید، مرا بالای سر خود ایستاده دیدید، از جای بر نخیزید؛ مگر اینکه از خوردن فارغ شده باشید. چه بسا، آن حضرت بارها تنی چند از ما را طلب فرمود. ولی وقتی گفته می‌شد که مشغول غذا خوردن هستید، امام می‌فرمود: آنها را رها کنید تا فارغ شوند.

یاسر خادم گفته است: هر گاه یکی از ما مشغول خوراک بود تا از

[صفحه ۳۳]

خوردن دست نمی‌کشید، کاری به او رجوع نمی‌شد.

اینها چند نمونه‌های عملی بود از مرتبه اخلاق و درجه انسانیت آن حضرت بود، میراثی پاکیزه با شمیم خیر و رحمت که از جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او رسیده بود. پیامبر عالی قدری که اخلاق را زیور و هدف رسالت خود قرار داده و فرموده است: «بعث لا تمم مکارم الاخلاق»

به پیامبری برانگیخته شدم تا فضیلت‌های اخلاقی را تمام گردانم.

آری، این همان میراث اصیل انسانی است که ملت‌ها باید از آن نیرو بگیرند و پایه‌های مجد و عظمت خود را بر آن قرار دهند و دوام و بقای خود را به وسیله آن تضمین کنند.

رفتار خارجی امام رضا علیه السلام

شکی نیست که ائمه علیه‌السلام عموماً به حطام دنیوی از همه زاهدتر بودند و از زخارف و زر و زیور آن بیشتر از همه کناره می‌گرفتند. لیکن از نظر آنان زاهد به پوشیدن لباس ژنده و خوردن خوراک خشن و ساده محدود نمی‌شود و مفهومی گسترده‌تر دارد. و در حقیقت زاهد کسی است که روا نمی‌دارد میل به لذات و خوشی‌های دنیوی بر جان او حکومت کند و برای جلوگیری از آن توان و قدرت نداشته باشد. همچنین زاهد آن کسی است که دنیا از نظر او هدف و مقصود نیست تا کوشش خود را بدان منحصر کند؛ بلکه اگر دنیا به او رو آورد، از آن بهره می‌گیرد و اگر به او پشت کند آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر می‌داند.

در نثر الدرر آمده است: گروهی از صوفیان خراسان به خدمت امام =

[صفحه ۳۴]

رضا علیه‌السلام رسیدند و به آن حضرت عرض کردند که امیرالمؤمنین درباره امری که خداوند بر عهده او گذاشته‌اند دریافت کرد

که شما اهل‌بیت از همه مردم به امامت و پیشوایی است، سزاوارتر ید. سپس به اهل‌بیت نظر انداخت دانست که تو از همه آنان شایسته‌تری. از آن رو بر آن شد امر خلافت را به بازگرداند اکنون امت به پیشوا و رهبری نیازمند است که جامه‌اش خشن و طعامش ساده باشد و بر الاغ سوار شود و از بیمار عیادت کند.

راوی می‌گوید: امام علیه‌السلام که تکیه داده بود در این هنگام راست نشست و فرمود: یوسف، منصب پیامبری داشت. قبای ابریشمی با تکمه‌های زر می‌پوشید و در مجلس فرعونیان بر پشتی‌های آنان تکیه می‌زد. وای بر شما! آیا این است که از امام قسط و عدل خواسته می‌شود؟ و اگر سخن گوید، راست گوید، و اگر حکم کند بر قاعده عدل عمل و داد باشد و اگر وعده کند، انجام دهد. همانا خداوند لباس یا طعامی را حرام نفرموده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

(قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق) ...

بگو ای پیامبر! چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفریده، حرام و روزی‌های حلال و پاکیزه را منع کرده است. به امام جواد علیه‌السلام عرض شد: درباره مشک چه می‌فرمایی؟ فرمود: پدرم دستور داد تا قطعه مشک برای او تهیه کردند که هفتصد درهم بهای آن شد. فضل بن سهل به آن حضرت نوشت که مردم این کار را عیب جویی می‌کنند. پدرم در پاسخ او نوشت: ای فضل! آیا نمی‌دانی

[صفحه ۳۵]

یوسف که پیامبر خدا بود، جامه ابریشم با تکمه‌های زر می‌پوشید و بر کرسی زرین می‌نشست و این عمل چیزی از عدالت و حکمت او نمی‌کاست.

سپس دستور فرمود تا غالیه یا آمیخته‌ای از چند نوع عطر برای آن حضرت فراهم کردند که بهای آن چهار هزار درهم شد. امام با این روش ثابت می‌فرماید که ظاهر زندگی و نمود خارجی انسان ربطی به زهد واقعی ندارد. بلکه چه بسا این ظاهرسازی نیرنگی باشد که آدمی بخواهد از این راه توجه دیگران را به خود جلب کند. از این رو امام رضا علیه‌السلام و دیگر ائمه طاهر علیه‌السلام مانعی نمی‌دیدند وضع لباس و خوراک آنها متنعمانه باشد. تا جایی که با زهد واقعی که همان عدم دلبستگی و شیفتگی باطنی انسان به دنیاست برخورد و تعارض پیدا نکند.

دنیا پدیده‌ای گذرا و ناپایدار است، ولی این مطلب مانع نمی‌شود که مؤمن از نعمت‌های پاکیزه و لذت‌هایی که خداوند آنها را برای او جایز و حلال کرده، بهره‌نگیرد؛ زیرا خداوند این نعمت‌ها را برای این نیافریده که کافر از آنها بهره‌مند و مؤمن از آن محروم باشد. بلکه مؤمنی که سر به فرمان خدا دارد و جان خود را در راه و فدا می‌کند اولی و سزاوارتر به استفاده و بهره‌گرفتن از این نعمت‌های او می‌باشد.

ابن عباد نوع سلوک زاهدانه آن حضرت را برای ما بیان می‌کند و می‌گوید: امام رضا علیه‌السلام در تابستان بر روی حصیر و در زمستان بر روی پلاس می‌نشست و جامه خشن می‌پوشید و هنگامی که تنها از صحنه

[صفحه ۳۶]

زندگی عمومی به دور بود، روش آن حضرت با طبیعت او که دوری گزیدن از پدیده‌های پوچ و زخارف دنیا است، هماهنگی داشت. ولی هنگامی که در میان مردم ظاهر می‌شد، خود را با طبیعت مردم که اهتمام در آرایش ظواهر زندگی و بهره‌گیری از نعمت‌ها است، هماهنگ می‌ساخت.

این روش زاهدانه واقعی امام رضا علیه‌السلام، نمونه جالب و زیبایی را از نظریه اهل‌بیت علیه‌السلام به دست می‌دهد که مبتنی بر این است که زندگی باید همواره پاک و منزّه از هرگونه شائبه دورویی و فریب باشد.

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، امام رضا علیه‌السلام را وصی و سرپرست اموال، اولاد، همسران، مادران فرزندان خود قرار داد؛ بدون اینکه برای دیگر فرزندان حق تصرف در چیزی را پس از شهادت خویش قرار داده باشد و این موضوع را در وصیت نامه‌ای مرقوم و پس از گواهی بسیاری از اهل بیت و اصحابش آن را مهر فرمود و لعنت فرستاد بر کسی که مهر را شکسته و نامه را بخواند اما برادران امام رضا علیه‌السلام درباره این وصیت و ترکه پدر با آن حضرت نزاع کردند. کافی به سند خود از یزید بن سلیط روایت می‌کند که گفته است: ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود هنگامی که امام موسی بن جعفر درگذشت، برادران امام رضا علیه‌السلام نزد طلحی آمدند.

عباس بن موسی گفت: خداوند تو را به صلاح آورد و مردم را به تو

[صفحه ۳۷]

بهره‌مند گرداند. در پایان این نامه گنجی و گوهری است و برادر ما می‌خواهد آن را از ما پوشیده بدارد و ما را از آن محروم سازد. پدر ما چیزی به جای نگذارد، مگر اینکه آن را ویژه ساخته است و اینک ما را عیالمند و محتاج رها کرده است. اگر این نبود که نفس را جلو می‌گیرم پیش روی همه خبر آن را به تو می‌دادم.

ابراهیم بن محمد که از گواهان وصیت بود، برخاست و پرخاش کنان گفت: تو چیزی می‌گویی که ما آن را از تو نمی‌پذیریم و تو را تصدیق نمی‌کنیم و تو از نظر ما رانده شده‌ای و سزاوار سرزنش و توبیخی. ما تو را از خرد و کلان به دروغگویی می‌شناسیم و اگر از تو خوبی و خیری بود، پدر تو بدان داناتر بود. او به سبب این که ظاهر و باطن تو را خوب می‌شناخت، هرگز تو را حتی به دو دانه خرما امین نمی‌دانست.

سپس عمویش اسحاق بن جعفر برخاست و گریبان او را گرفت و به او گفت: تو نادان و بی‌خرد و سبک‌مغزی. این‌ها هم روی کارهای دیروز تو باشد.

دیگران که در آن مجلس بودند، با اسحاق همصدا شدند. ابو عمران قاضی به علی بن موسی علیه‌السلام گفت: ای ابوالحسن: برخیز، من نمی‌خواهم امروز به لعنت پدر تو گرفتار شوم، به راستی پدرت به تو اختیار وسیع داده است. به خدا سوگند، هیچ کس از پدر داناتر به فرزند نیست. به خدا سوگند می‌خورم که پدر تو کسی نبود که در خردش سبکی و در رأیش سستی باشد.

عباس به قاضی گفت: خداوند تو را به صلاح آورد مهر از نامه برگیر

[صفحه ۳۸]

و آن را بخوان. ابو عمران گفت: نامه را باز نمی‌کنم و لعنت پدر تو در آن روز برای من بس است.

عباس گفت: من نامه می‌گشایم. ابو عمران گفت: آن را بگیر.

عباس وصیت‌نامه را گشود و هنگامی که خوانده شد، همه دانستند که تنها علی بن موسی علیه‌السلام وصی پدر خود می‌باشد و دیگر فرزندان امام موسی علیه‌السلام چه بخواهند و چه نخواهند، تحت ولایت و سرپرستی آن حضرت قرار دارند و حق مداخله در امر صدقات و جز آن را ندارند. در نتیجه، گشودن وصیت‌نامه برای علی بن موسی الرضا علیه‌السلام تأیید و سرافرازی ایشان و برای شاکیان مایه خواری و رسوایی شد.

سپس علی بن موسی علیه‌السلام رو به عباس کرد و فرمود: من می‌دانم آنچه تو را بدین امور واداشته، بدهی‌ها و وامهایی است که بر عهده دارید. ای سعید! برو و بدهی‌های آنان را برای من معین کن و سپس آنها را پرداز. همچنین زکات حقوق آنان را بگیر و رسید مبلغ پرداختی و مفاصا حساب دریافت کن. به خدا سوگند، تا زنده‌ام کمک و یاری خود را از شما دریغ نخواهم داشت. شما هر چه می‌خواهید، بگوید. عباس گفت: آنچه به ما می‌دهی بخشی از اموال ماست و آنچه نزد تو داریم، بیشتر از این است.

علی بن موسی علیه‌السلام فرمود: هر چه می‌خواهید، بگویید. آبرو، آبروی شماست. اگر نیکی کنید، در نزد خدا محفوظ خواهد بود و اگر بدی کنید، خداوند آمرزنده و مهربان است. به خدا سوگند، شما می‌دانید که من در حال حاضر فرزند یا وارثی جز شما ندارم و آنچه را گمان می‌کنید برای

[صفحه ۳۹]

خود نگه داشته و ذخیره کرده‌ام، برگشت آن به سوی شما و برای شما خواهد بود. به خدا سوگند، از زمانی که پدرت که خداوند از او خشنود باد، به دیار باقی شتافته است، مالک چیزی نشده‌ام، مگر اینکه مواردی که می‌دانید آن را صرف کرده‌ام. عباس برخاست و گفت: به خدا سوگند، چنین نیست و خداوند تو را بر ما فرمانروا قرار نداده است. ولیکن حسادت پدر به ما و آنچه را او خواسته چیزی است که خداوند آن را به او و تو اجازه نداده است و تو می‌دانی که من صفوان بن یحیی جامه فروش را در کوفه می‌شناسم و اگر به این شهر درآمدم نگوی او را خواهم فشرده تو هم با او خواهی بود.

علی بن موسی علیه‌السلام فرمود: «لا- حول و لا- قوه الا- بالله العلی العظیم»؛ اما ای برادران من! خداوند می‌داند که من خواستار خرسندی شما هستم. پروردگارا اگر می‌دانی که من دوستدار اصلاح حال آنانم، خوش رفتار پاس پیوند آن را دارم و به آنان مهربانم و برای اصلاح امور آنان روز و شب می‌کوشم. پاداش نیکو به من مرحمت فرما و اگر جز این است، تو خود دانای اسراری؛ به هر چه که شایسته‌ی آن هستم. پاداشم ده. اگر بد است بد و اگر خوب است، خوب. خداوند! آنان را اصلاح فرما و امور آنان را بهبود بخش و شیطان را از ما و اینها دور گردان و بر فرمانبرداری خود آنان را یاری ده و آنان را به راه خودت هدایت فرما. اما ای برادر من! خواستار خوشحالی شما هستم در اصلاح امور تان کوشایم و خدا را به آنچه می‌گوییم، گواه می‌گیرم. عباس گفت: من زبان آوری تو را خوب می‌شناسم و این سخنان در من همچون نقش بر آب است.

[صفحه ۴۰]

عباس با این سخنان نسنجیده و ناشایست گفتگوی خود را با برادرش امام رضا علیه‌السلام پایان داد. در حالی که امام علیه‌السلام با نرمی و بردباری با او سخن گفت و با این که ثابت شد، حق با امام علیه‌السلام است، حضرت را به محلی که شایسته مقام او نبود، کشانیده و به او ستم کردند. با این همه هیچ سخن تلخ و واژه تلخی از آن حضرت شنیده نشد که این خود نشانه‌ای است از بردباری بسیار و گذشت بی‌حد امام علیه‌السلام می‌باشد.

به راستی، این درجه حلم و گذشت از سوی امام علیه‌السلام ظاهر سازی و ساختگی نیست، بلکه از منبع خیر و اصل محبت نشأت می‌گیرد که همه‌ی ائمه طاهریین علیه‌السلام در حالت رو در رویی با دیگران و افراد ستیزه جوی بدین صفت شناخته شده‌اند. از دیدگاهی دیگر، امام علیه‌السلام سعی دارد تا دیگران را به بردباری، گذشت از بدی، وادار و تشویق فرماید تا این عنصر را ضرورت زندگی اجتماعی بدانند و مهم‌ترین اخلاق پاک انسانی شناخته شود. امام علیه‌السلام بردباری را سبب مزید غیرت و افزایش قدرت منزلت انسان، تلقی می‌کرد، زیرا هنگامی که انسان می‌تواند جواب بدی را با بدی بدهد، شکیبایی و گذشت مانع گویای قدرت درونی انسان، در مهار خشم و نشانه سلطه و قدرت او بر تحریکات نفس در برابر تجاوزات است. همین خویشن داری موجب برانگیختن ستایش و تحسین دیگران می‌شود، به ویژه اینکه چنین انسانی دارای مسئولیت‌های حکومتی و منصب‌های عالی باشد، که بردباری و گذشت، از هر صفاتی برای او زیننده تر و سزاوارتر است.

[صفحه ۴۱]

مردی بر مأمون وارد شد، مأمون خواست تا گردن او را بزنند. مأمون از امام رضا علیه‌السلام که در آن مجلس حضور داشت، پرسید: ای ابوالحسن! چه می‌فرمایی؟

امام علیه‌السلام فرمود: من می‌گویم... اگر نکویی کنی و از او در گذری، خداوند در عزت تو می‌افزاید، مأمون او را بخشید.

دوران زندگی

دوران حیات و زندگانی امام هشتم به سه قسمت تقسیم می‌شود:

دوران اول. زندگانی پدرش حضرت موسی بن جعفر و دوره قبل از امامت است که از سال ۱۴۸ تا سال ۱۸۳ می‌باشد. ایشان در این دوره در مهبط وحی و منزل قرآن در مدینه طیبه با پدر و خاندان خود زیست و از روح بزرگوار جدش استفاده می‌کرد و ۳۵ سال با پدرش بوده است.

دوره دوم. زندگانی امامت آن حضرت در مدینه می‌باشد که پس از پدر بزرگوارش، مرجع انام و ملجاء مسلمین و منزلش مرکز تجمع علماء و دانشمندان و فقها و مجتهدین قرار گرفت از جود و سخاوت و از دانش اخلاقی و مکتب تربیتی آن حضرت بهره‌مند می‌شدند.

در آن دوران، امپراطوری اسلام قسمت اعظم این کره خاکی را در تصرف خود داشت وصیت شهرت علم و فضیلت امام هشتم جهانگیر شده بود این دوره تقریباً بیست سال طول کشید. در این مدت ابواب علم و دانش بر روی مردم باز بود و هر کس به اندازه‌ی استعداد و لیاقتش از آن سرچشمه علم و دانش آسمانی سیراب می‌شد. مکتب رضوی در این

[صفحه ۴۲]

دوره شروع به تحلیل و تحقیق نمود و مردم را به حقایق معارف اسلامی آشنا ساخت.

دوره‌ی سوم. در این دوره امام نامزد ولایتعهدی شد. ایشان به اجبار به خراسان نقل مکان کرد و عهده‌دار مقام ولایتعهدی شد تا اینکه در سال ۲۰۳ مسموم و شهید شد. در این مدت مظاهر ولایت به طور کامل آشکار گشت و افق خلافت مأمون به نور مبارک ولایت روشن گردید که مشعشع‌ترین دوران خلافت عباسی به شمار می‌رود. دوره حیات امامت حضرت ثامن الحجج ۲۱ سال طول کشید و ۳۵ سال هم قبل از پدر به نشر معارف دین پرداخت. ۵۵ سال زندگانی حضرت رضا علیه‌السلام که فصل مشعشعی از فرهنگ اسلام است در نیمه قرن دوم پرتو افکن گردید.

سطور برجسته زندگانی امام رضا علیه‌السلام که توجه علماء و فلاسفه و بزرگان جهات بشریت را جلب نموده، همان دوره ولایتعهدی است که با احتجاجات و مناظرات علمی در همین مدت کوتاه افاضات علمی بسیاری فرموده که کتب فریقین مشحون تعلیمات دوره رضوی است.

البته، می‌توان زندگانی امام را به گونه‌ای دیگر تقسیم کرد و آن زندگانی امامت و سیاست است. دوره‌ی امامت دوره‌ای که در مدینه پیشوای مهم امور شرعیه بوده و فارغ از قیل و قال و سیاست به افاضات علمی می‌پرداخت که بیست سال طول کشید و سی سال هم در دوره پدرش بوده که به تعلیم اصحاب و رجال می‌پرداخت. دوره زندگی سیاسی آن حضرت ۳ یا ۴ سال آخر عمر آن حضرت می‌باشد که دارای اهمیتی بسزا بوده و منشاء سلسله حوادث تاریخی گردیده است.

[صفحه ۴۳]

زندگانی سیاسی

حضرت علی بن موسی علیه‌السلام، پنجاه و پنج سال عمر کردند که بیست سال دوره امامت آن حضرت بود که در این مدت در امور سیاسی دخالتی نداشت فقط ۳ یا ۴ سال آخر عمر را که مقام ولایتعهدی را به شروطی که به نام آن حضرت گذاشته بودند، عهده‌دار شد که در این مدت هم دخالت سیاسی نداشتند. ولی باید این مدت را به نام زندگی سیاسی امام هشتم فصل گشوده شود. بیشتر تعلیمات آن حضرت که جنبه رسمی داشت، در همین دوره بود. احتجاجات علمی و افاضات معنوی و اخبار مغیبات و احادیث

مفصل علمی، فقهی، طبی، ریاضی و فلکی را در همین دوره تعلیم فرموده‌اند و نقشه سیاست روز و اینکه امام را خواهی نخواهی به حکم قضا و قدر محتوم و در اجرای این نقشه قرار خواهد گرفت و در همین جریان شهادت رخ خواهد داد. همه این موارد حضرت ابوالحسن به اصحاب و یاران و ملازمان خود و حتی در مدینه به زنان و فرزندان خویش بیان فرموده و خبر داده و تصریح کرده بودند که در این سفر سیاسی او را مسموم خواهند کرد و در غربت دفن خواهد شد.

شخصیت حضرت رضا علیه السلام

تردیدی نیست که شخصیت افراد از آثار وجودی آنها تشکیل می‌شود. آثار وجودی به هر اندازه بیشتر باشد، شخصیت بزرگتر و بالاتر است. شخصیت از وجود است، چنانچه شما قبلا وجود را می‌بینید که

[صفحه ۴۴]

موجود است پس از آن به شخصیت او اعتراف می‌کنید. گفته شده است که شخصیت مانند وجود ذات مراتب است و درجات مختلفی دارد، از آن حیوان خزنده که در روی خاک می‌خزد گرفته تا خورشید عالم تاب، همه دارای شخصیت و اثر وجودی هستند. برخی بسیار ضعیف و برخی بسیار قوی هستند. ولی شخصیت برتر و والاتر از همه‌ی شخصیت‌ها، شخصیت علمی است که به منزله خورشید عالم افروز جهان ارواح و عالم روان است. هر اندازه علم و دانش بیشتر باشد، آثار و تأثیر او از سایر موجودات از جماد و نبات و حیوان بیشتر است و در مراتب علمی همچون علم حضوری و حصولی است.

کاملترین علم حضوری مظهر شخصیت وجود است؛ زیرا صاحب آن علم است که با معزن الاسرار الهی راه مستقیم و ارتباط یافته و از منبع اصلی و سرچشمه غیبی سیراب گشته است. همچنین اشخاصی که محتاج علوم کسبی و تعلیمی نیستند و در تمام طبقات علم و دانش دست انداخته‌اند، همه‌ی اسرار پشت پرده طبیعت را می‌دانند. یک دست بر تمام عالم وجود انداخته و دست دیگر افاضه علم به مردم می‌کردند. لذا، امام رضا علیه‌السلام برای امامت ۳۰ شرط شمرده‌اند که در امامت آمده است. امام اعلم و اسفی و اشجع از تمام مردم عصر خود می‌باشد و دیدیم که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام با آنکه با مشکل‌ترین وظایف احتجاج شده بود ولی با تمام فرق و ملل و نحل مناظره کرد و همه را مجاب و مقهور و قانع ساخت و از این جهت او را ثامن الحجج گفتند که هشتمین حجت خدا را بر خلق بوده و در احتجاج به مراتب علم یقین خاتمه داد.

[صفحه ۴۵]

کلیه عقاید باطله و اوهام و خرافات را زائل و محو کرد و با آنکه دوره مأمون عصر مشعشع علوم اسلامی و عصر علمی جهان بشریت بوده و تمام کتب و السنه علمی مختلفه جهان به عربی نقل و ترجمه و بحث و انتقاد می‌شد، حضرت امام رضا علیه‌السلام با قدرت علمی خود در تمام رشته‌های علمی احتجاج کرده و چهره‌ی حق را به مأمون و علمای عصر نشان داد.

قاطبه علمای دنیای امروز اعتراف و اقرار کردند که حضرت ثامن الائمه بزرگ‌ترین قهرمان علمی علوی و عباسی را در مرو و خراسان دعوت کرد و علمای یهود و نصاری و پیشوایان فرقه مختلف اشاعره، معتزله، مرجئه، غالیه و غیره که ائمه اربعه به وجود آورده‌اند همه را حاضر ساختند. مأمون خود شاهد و ناظر مناظرات و مباحثات بوده و خلیفه شخصا از هر کس سؤالی می‌کرد. برخی که می‌توانستند پاسخ دهند رو به ابوالحسن می‌کرد و می‌گفت: «ما اعلم احد افضل من هذا الرجل علی وجه الارض»؛ هیچ کس در روی زمین اعلم و داناتر از شخصیت بزرگ (علی بن موسی الرضا) نیست. لذا روی سخن بدو می‌کرد و سؤالات علمی می‌نمود و جواب‌های مکفی می‌شنید.

عصر مأمون دوران حرکت فکری و ترقی علمی بوده است. دانشمندان بزرگ ملل و اقوام بشری به حکم اینکه کشور آنها زیر نفوذ و سیطره آن قوم در آمده بود، به مرکز خلافت کوچ کردند. مأمون مقدم همه را مبارک گردانید و از همه‌ی علما احترام و پذیرایی

و آن‌ها را تشویق می‌کرد. لذا چون خلیفه مردی دانا و توانا بود، به سوی علم و دانش

[صفحه ۴۶]

سیر می‌کردند.

یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف بزرگ عرب، محمد بن موسی خوارزمی بزرگ‌ترین دانشمند ریاضی، فلسفی و علمی بودند. بزرگان اشاعره و معتزله و القاء شبهات علمای نصاری که از اروپا به آسیا آمده بودند، در یک محیط با آزادی عقاید خود را اظهار می‌کردند و در این عصر با حضور خلیفه و تشبثات و سعی مخالفین، عقاید و افکار عرضه می‌شد و پافشاری در اثبات آن می‌کردند. در یک جلسه رسمی که قاضی آن شخص خلیفه عباسی بوده، باید مسائل علمی حل و تحلیل شود و با این حال حضرت ثامن الحجج قدرت علمی خود را اثبات و مقام امامت را از راه علم به جهانیان ثابت می‌فرمود. مشکل آن بود که در عصر جعفری بیشتر مطالب علمی روی اصول دین و عقاید و افکار دور می‌زد. در عصر رضوی مسائل علمی براساس طب و طبیعی و ریاضی و فلسفی بحث می‌شد. در فلسفه الهی و طبیعی و علم توحید و کلام ریاضیات و فلکیات طرح سخن می‌کردند. ژرژ، جرجیس، بختیشوع و اطباء و علماء بیمارستان جندی شاپور از ایران به مرکز خلافت دعوت شدند بهزاد، طبیب مخصوص ایرانی و محمد ذکریای رازی، پزشک مشهور به علمای فلسفه و ریاضی پیوستند و دانشگاه بغداد و خراسان که مشعشع‌ترین عصر علمی را تشکیل داده بود، در این موارد مراتب علمی روی سخن با مقام ولایتعهدی بود. حضرت چنان به همه پاسخ می‌داد که فریفته علم و

[صفحه ۴۷]

فضیلت می‌شدند. روزی به یکی از دانشمندان نصاری فرمود: (ما تقول فی المسیح قال (انه کلمه من الله) امام فرمود (کلمه من الله) که گفتمی چهار معنی دارد اگر از (من) معنی تبعیضی قصد کردی، بعضی از کل می‌شود، مانند خل از خمر باشد که بر سبیل استحاله خواهد بود و اگر این نسبتی که دارد مانند پسر از پدر بر سبیل مناکحه باشد یا مانند صنعت صانع است او کالصنعه من الصانع فیکون علی سبیل المخلوق؛ اگر وجه دیگر هم می‌دانی، برای من بگو. آن نصرانی ساکت ماند و امام فرمود: من الله آن شق؛ چهارم است که حضرت مسیح مصنوع صانع کریم است.

باری، شخصیت نمی‌رسد مگر پرورش یافته گان مکتب ربوبی که آموزگاران عالی رتبه بشری هستند.

از آن زمان که فلک شد به نور مهر منور

ندیده دیده کسی چون علی موسی جعفر

سپهر عز و جلالت محیط علم و فضیلت

امام مشرق و مغرب ملاذ اهل سپهر

حریم تربت او سجده گاه خسرو انجم

غبار مقدم او توتیاس دیده اخترژ

و نور علی و علومکان او حدی بود

که شرح او نتواند نمود کلک سخنور

قلم اگر همه‌ام وصف ذات او بنویسد

حدیث او نشود در هزار سال مکرر

[صفحه ۴۸]

قوه استدلال، شیوایی کلام

امام رضا علیه‌السلام دارای حضور ذهن، سرعت انتقال، قوت استدلال و روانی و شیوایی کلام بود. معانی بکر و تازه، به هنگام ضرورت بی زحمت اندیشه و بدون سستی بیان در اختیارش قرار می‌گرفت. مباحثات و مناظرات آن حضرت با رؤسای ادیان و دانشمندان و زندیقان که آنان را با دلایل روشن و براهین قاطع محکوم و مغلوب می‌فرمود، دلیل آشکاری بر درجه حضور ذهن و سرعت انتقال آن حضرت علیه‌السلام می‌باشد.

از این رو مشاهده می‌شود که علما و دانشمندان زمان، از این که در مسائل علمی، با آن حضرت وارد بحث و مناظره شوند، خودداری و بیم داشتند، چنان که در مجلسی که مأمون از رؤسای ادیان مختلف تشکیل داد، از آنها خواست که در این مجلس به هر چه که اعتقاد دارند، بی‌پروا مورد بحث قرار دهند. پس از مناظره آن حضرت با دانشمندان حاضر، سکوت همه جا را فراگرفت و زبان همگی آنان، بند آمد.

صبر و شکیبایی

صلابت و استقامت امام علیه‌السلام در موقعیت‌های سخت و دشواری، که موجب برانگیختن بحران‌های نفسانی و عاطفی هر انسان می‌شود، برای ما آشکار می‌شود. هنگامی که مأمون آن حضرت را به خراسان احضار کرده بود و امام علیه‌السلام برای وداع خانه خدا عازم مکه می‌شد، لحظه

[صفحه ۴۹]

جدایی آن حضرت از یگانه فرزندش، ابی‌جعفر، محمد بن علی الجواد علیه‌السلام از جمله موقعیت‌های دشوار بود، که امام علیه‌السلام با آن روبرو شد. ولی آن حضرت با قلبی استوار به قضا و قدر الهی، در برابر آن پایداری و شکیبایی کرد. امیه بن علی می‌گوید: در سالی که ابی‌الحسن الرضا علیه‌السلام، خانه خدا را زیارت کرد و از آنجا عازم خراسان شد، من در مکه خدمت آن حضرت نشسته بودم. ابی‌جعفر محمد الجواد علیه‌السلام نیز همراه آن حضرت بود. در این هنگام امام رضا علیه‌السلام آخرین وداع خود را از خانه خدا، به عمل آورد. سپس به مقام ابراهیم علیه‌السلام آمد و نماز گذارد، ابوجعفر علیه‌السلام نیز بر دوش غلام حضرت بنام «موفق» شروع به طواف خانه کعبه کرد، وقتی به حجرالاسود رسید، نشست، چون جلوس ابی‌جعفر علیه‌السلام طول کشید موفق به او عرض کرد: فدایت شوم برخیز!

ابی‌جعفر علیه‌السلام فرمود: از این جا بر نمی‌خیزم، تا آن‌گاه که خدا بخواهد. آثار اندوه در چهره آن حضرت نمایان بود. موفق نزد امام رضا علیه‌السلام آمد، و عرض کرد: فدایت شوم، ابوجعفر در کنار حجرالاسود نشسته و بر نمی‌خیزد. امام رضا علیه‌السلام برخاست، و نزد اباجعفر آمد و فرمود: فرزندم! برخیز. ابی‌جعفر علیه‌السلام گفت: نمی‌خواهم از اینجا برخیزم. امام رضا علیه‌السلام فرمود: آری برخیز فرزندم. ابی‌جعفر علیه‌السلام گفت: چگونه برخیزم حال آنکه مشاهده کردم که خانه کعبه را آن چنان وداع کردی که گویی دیگر به سوی آن باز نخواهی گشت. امام رضا علیه‌السلام فرمود: برخیز فرزندم، پس از آن ابی‌جعفر علیه‌السلام برخاست.

[صفحه ۵۰]

آن حضرت، در زمان خلافت هارون، در برابر انواع ستم‌ها و سختی‌ها، تحمل و شکیبایی فرمود. حبس طولانی پدر و مصیبت او، مشاهده انواع شکنجه‌ها و عذاب‌هایی که در این دوره به علویان وارد شد و بالاخره تلاش ناجوانمردانه دشمنان او نزد هارون، برای کشتن و از میان برداشتن ایشان. شکیبایی و بردباری آن حضرت، در زمان مأمون، در برابر سیاست مرموز و مزورانه و پشت پرده او به ویژه ولایتعهدی، درجه صبر و تحمل آن حضرت را، برای ما آشکار می‌سازد. با توجه به این امام علیه‌السلام به خوبی می‌دانست که مأمون در کردار و رفتار او اخلاص ندارد و آنچه درباره او انجام می‌دهد، مجرد یک نمای سیاسی است، که می‌خواهد با

یک بازی ماهرانه، از طریق واگذاری ولایتعهدی که انعکاس گسترده‌ای دارد، از نتایج آن بهره‌گیری، و پایه‌های لرزان حکومت خود را محکم و استوار سازد.

روایت یاسر خادم برای ما آشکار می‌سازد، که امام علیه‌السلام در دوران ولایتعهدی تا چه اندازه، از ناراحتی و فشار درونی، رنج می‌برد و تا چه حد از سوء رفتار مأمون و دستگاه او، دچار حزن و اندوه بود و همه این تلخی‌ها و ناراحتی‌ها را امام علیه‌السلام با صبر و سکوت تحمل می‌کرد.

یاسر گفته است: روز جمعه، هنگامی که امام رضا علیه‌السلام از مسجد بازمی‌گشت و عرق و غبار بر آن حضرت نشسته بود، دست‌های خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: خداوند! اگر فرج و رهایی من، از آنچه در آنم، به مرگ است، شتاب فرما و همین ساعت آن را برسان.

[صفحه ۵۱]

جود و بخشش

امام علیه‌السلام در گفتگوی خود با بزنی می‌فرماید: دارنده‌ی نعمت، در آزمون بزرگی است، زیرا خداوند حقوق خود را در نعمتی که به او داده واجب ساخته است. به خدا سوگند نعمت‌هایی از خداوند عزوجل نزد من است و من پیوسته از این بابت بیمناکم (و دست خود را تکان داد) تا آنگاه که حقوقی را که خداوند بر من واجب ساخته است، ادا کرده باشم. گفتم: فدایت شوم... تو با این جلالت قدر، از این بیم داری؟ فرمود: بلی، پروردگارم را بر آنچه به من منت نهاده است، ستایش می‌کنم.

احسان و بخشش امام علیه‌السلام از ایمان و مبداء خیر، که مبنی بر مشارکت خداوند در اموال و نعمت‌ها و بخشش‌های او و فضل و کرمی که درباره وی ارزانی داشته است، سرچشمه می‌گیرد. اما حقوقی که خداوند واجب فرموده و امام علیه‌السلام در این حدیث، به آن اشاره کرده، همان دستگیری بینوایان و تهیدستان زمان است؛ آنانی که شرایط بی‌رحمانه حاکم بر اوضاع، زندگی آنها را واژگون و از هستی تهی ساخته است و یا توان کار، برای به دست آوردن زندگی بهتر را از دست داده‌اند.

امام علیه‌السلام در این حدیث، ما را متوجه حقیقت والای انسانی می‌کند و آن این است که وقتی به انسان نیازمند کمک می‌کنیم، بخشش نیست، بلکه شکر نعمتی است که خداوند به ما تفضل فرموده است. از این رو دارنده‌ی نعمت مادامی حقوق واجب الهی را نپرداخته، در آزمون بزرگی قرار دارد. و روش امام در عطا و بخشش از همین زاویه می‌باشد که ناشی از همان حقیقت والای انسان است.

[صفحه ۵۲]

از سبب بن حمزه نقل شده که گفته است: من در مجلس امام رضا علیه‌السلام مشغول گفتگو با او بودم و مردم بسیاری به خدمت آن بزرگوار آمده بودند و از حلال و حرام می‌پرسیدند، ناگهان مردی بلندقامت وارد شد و گفت: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا! من مردی از دوستان تو و پدران و نیاکان تو هستم و از زیارت خانه خدا باز گشته‌ام و خرجی خود را از دست داده‌ام و چیزی که بتوانم خود را با آن به منزل دیگر برسانم، ندارم. من دارای نعمت و دولتم و استحقاق صدقه ندارم، اگر موافقت فرمایی و مرا به دیار خویش فرستی آنچه را مرحمت فرمایی، از طرف شما صدقه خواهم داد.

امام علیه‌السلام فرمود: بنشین خدا تو را رحمت کند. سپس رو به مرد کرد و به سخنان خود، ادامه داد، تا اینکه مردم پراکنده شدند و جز او، سلیمان جعفری، خثیمه و من، کسی در خدمت امام علیه‌السلام باقی نماند. امام علیه‌السلام به ما فرمود: اجازه می‌دهید داخل منزل شوم. سلیمان عرض کرد: خداوند امر تو را پیش دهد.

امام علیه‌السلام برخاست، و وارد حجره شد، ساعتی درنگ کرد و سپس بیرون آمد. در را بست. دستش را از بالای در بیرون آورد

و فرمود خراسانی کجاست؟ گفت: اینجا هستم. فرمود: این دویست دینار را بگیر و با آن هزینه و خرجی راه خود را تأمین کن و به این‌ها تبرک جوی و از جانب من صدقه مده و بیرون شو تا تو را نبینم و مرا نبینی. پس از این خراسانی بیرون رفت.

سلیمان به امام علیه‌السلام عرض کرد: فدایت شوم، به او مهربانی فرمودی و

[صفحه ۵۳]

مال فراوان به او بخشیدی. ولی چرا صورت خود را پنهان داشتی؟ امام علیه‌السلام فرمود: چون نیاز او را بر آوردم، نخواستم ذلت خواهش را در چهره‌ی او ببینم. آیا این حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که فرموده است: کار نیکی که در پنهانی انجام شود، برابر هفتاد حج است و افشاء کننده‌ی کار بد، خوار و پنهان کننده‌ی آن، آمرزیده است. آیا گفته‌ی «اول» را نشنیده‌ای؟

متی آتہ یوما لا طلب حاجه

رجعت الی اهلی و وجهی بمائه

بلی امام علیه‌السلام هنگامی که عطای خویش را به سائل می‌دهد، خود را از او پنهان می‌دارد تا خواری خواهش را در چهره او نبیند و سائل هم به سبب این که هنگام اخذ عطا، چشمش به روی عطا کننده نیست، عزت نفس خود را همچنان نگه دارد. امام از او می‌خواهد که بیرون رود و او را نبیند تا نفس خویش را از غرور این احساس که منی بر سائل نهاده، حفظ کند و سائل را هم از اظهار امتنان نسبت به خویش بازدارد.

امام علیه‌السلام در روز عرفه، همگی اموال خود را، انفاق فرمود، فضل بن سهل به ایشان عرض کرد: این کار زیان آور بود ... امام علیه‌السلام فرمود: بلکه بسیار سودآور بود، چیزی را که با آن پاداش و بخشایش خداوند را می‌خری، به شما زیان نمی‌رسد. نیکی و بخشش امام علیه‌السلام برای این نبود که دوستی دیگران را به دست آورد و آنان را به جانب خود بکشاند، بلکه به اعتبار این است که کرم و بخشش، عملی پسندیده است که انسان را به پروردگار نزدیک می‌سازد و با این کار، خداوند را در آنچه به او داده و در نعمت‌هایی که به وی تفضل فرموده است، شریک خویش قرار

[صفحه ۵۴]

می‌دهد و تفاوت میان بخشش‌های امام و دیگران همین است.

یعقوب بن اسحاق نوبختی گفته است: مردی از جلوی ابی الحسن الرضا علیه‌السلام عبور و به ایشان عرض کرد: به اندازه جوانمردی خود، به من بده امام علیه‌السلام فرمود: این را نمی‌توانم. عرض کرد: به اندازه جوانمردی من. امام علیه‌السلام فرمود: حالا بلی. سپس فرمود: غلام دویست دینار را به او بده. خودداری امام علیه‌السلام از توجه به درخواست نخست این مرد، شاید برای این بود که تمام دارایی امام علیه‌السلام کمتر از آن مقداری بود که جوانمردی او اقتضای آن را داشت.

معمربن خلا، درباره احسان آن حضرت علیه‌السلام به بینوایان و تهیدستان، حدیث می‌کند: ابوالحسن الرضا علیه‌السلام هنگامی که بر سفره غذا می‌نشست، قدح بزرگی نزدیک او گذاشته می‌شد. امام علیه‌السلام از بهترین غذاهایی که حاضر می‌کردند، از هر کدام مقداری برمی‌داشت، و در قدح می‌گذاشت و دستور می‌فرمود: که آن را به بینوایان و درماندگان برسانند، سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: (فلا اقتحم العقبه) و بعد از آن می‌فرمود: خداوند دانا بود به این که همه انسانها، توان آزاد کردن بنده را ندارند، «اطعام طعام» راهی برای آن‌ها به سوی بهشت گشود.

همچنین امام علیه‌السلام از فشار سختی و محرومیتی، که زندگانی بینوایان و تنگ‌دستان را دچار دشواری و نومیدی ساخته بود، آگاهی داشت، از این رو آنها را در طعام پاکیزه خود، شریک می‌کرد تا ندای وجدان و احسان را، اجابت و به محتوای رسالتی که مسئولیت‌های آن را به عهده داشت، عمل فرموده باشد.

[صفحه ۵۵]

بزنطی نامه‌ای روایت می‌کند که امام علیه‌السلام برای فرزندش، امام ابی‌جعفر علیه‌السلام، فرستاده است. در آن نامه روح سخاوت و بخشش که در نفوس اهل بیت علیه‌السلام ریشه‌ی عمیقی دارد، برای ما مجسم می‌شود. بزنطی می‌گوید: نامه ابی‌الحسن الرضا علیه‌السلام به ابی‌جعفر علیه‌السلام را که بدین شرح بود، خواندم: ای اباجعفر به من رسیده که هنگامی که سوار می‌شوی، غلامان تو را از باب صغیر بیرون می‌برند، و این از بخل و حسادت آنهاست تا چیزی از تو به کسی نرسد. به حقی که بر تو دارم، از تو می‌خواهم که ورود و خروج تو، جز از «باب کبیر» نباشد.

زمانی که سوار می‌شوی، با خود دینار و درهمی بردار. باید هر کس از تو خواهش عطا کند، به او بدهی. اگر طلب عطا کند، کمتر از بیست و پنج دینار به او مده، و بیش از آن مختاری. من خواستار آنم که خداوند مرتبه تو را بلند گرداند. سپس بخشش کن و به یاری خدا از تنگدستی بیمناک مباش.

عدالت امام

برای امام رضا علیه‌السلام تصدی مسئولیت‌های حکومتی، هیچ‌گاه فراهم نشده است تا بتوانیم روش علمی آن حضرت را در حکمرانی و اداره امور، عرضه بداریم، جز این که می‌توانیم از خلال بیانات آن حضرت برای برخی از اصحابش، که اشتیاق داشتند، امام علیه‌السلام قدرت را به دست گیرد، تا حدی به این موضوع پی ببریم. محمد بن عباد از امام علیه‌السلام پرسید: چرا آنچه را امیرالمؤمنین گفت،

[صفحه ۵۶]

تأخیر انداختی و امتناع فرمودی؟

امام علیه‌السلام فرمود: وای بر تو، ای ابا حسن من از عدم پذیرش این امر نگران نیستم. محمد بن عباد می‌گوید: امام علیه‌السلام نگرانی مرا دریافت. فرمود: منظور تو در این کار چیست؟ اگر امر حکومت، چنان که می‌گویی، به سوی ما برگردد و تو هم آن چنان باشی که اکنون هستی، در آن روز هم چیزی نصیب تو نخواهد شد، و مانند یکی از دیگران خواهی بود.

امام علیه‌السلام در پاسخ خود، نخست او را از حقیقت امر، آگاه می‌سازد و متذکر می‌شود، تا موقعی که امر خلافت به صورت کامل به آن حضرت منتقل شود، سودی در قبول و اجابت نیست و چون بر اثر این پاسخ، آثار اندوه در چهره سائل، ملاحظه می‌کند، روش خود را در امر حکومت و خلافت، اگر به دست او برسد بیان و به طور خلاصه می‌فرماید که در آن هنگام نزد او، هیچ کس بر دیگری امتیاز و برتری نخواهد داشت و رعایت قانون عدل از سوی حکومت و اجرای اصل برابری میان مردم، ضرورت حکومت است و در چنین حکومتی نه تنها اختلاف طبقاتی و تبعیض میان افراد در سراریزی مال به جیب دوستان و یاران وجود نخواهد داشت، بلکه همه در حقوق اجتماعی با یکدیگر برابر خواهند بود، بدون اینکه امتیازی میان افراد وجود داشته باشد، یا بر کسی به خاطر مصلحت دیگری، ستم شود.

بیان امام علیه‌السلام درباره چگونگی روش او برای اداره امور امت و حکومت، عملاً انتقاد صریح بر شیوه نظام جابر وقت است که بنای پایه

[صفحه ۵۷]

گذاری آن براساس عدالت و برابری استوار نبوده است، بلکه بر پایه‌ی حفظ مصالح ویژه‌ای که دوام حکومت و قدرت خلیفه و پیروان او را تضمین می‌کرد، قرار داشت، و خون و مال مردم و همه دستگاہ دولت، در خدمت اعمال خودسرانه و هوس‌های ستم‌گرانه و خویشان و یارانش بود و از اصول عدالت و برابری که اسلام با احکام و تعالیم انسانی خود، آن را تضمین کرده است، اثری وجود نداشت.

شیوه‌های تربیتی

ائمه علیه‌السلام در مورد تربیت، فرهنگ علمی و تهذیب نفوس، کوشش فراوان داشتند، و اهتمام آنان، تنها به بیان و نصیحت و ارشاد، منحصر نمی‌شد؛ بلکه مراقبت دقیق بر اعمال و مواظبت مستمر سلوک و رفتار و ملاحظه نواقص و معایب اخلاقی را، بر همه کس لازم و ضروری می‌شمردند. و ما سه نمونه از روش تربیتی امام علیه‌السلام را، که هر کدام مربوط به جنبه‌ای از زندگانی انسان است، عرضه می‌داریم:

۱. یاسر خادم گفته است: روزی غلامان میوه‌ای می‌خوردند، آنها میوه را به کامل نخوردند و باقی آن را به دور انداختند. ابوالحسن الرضا علیه‌السلام به آنان فرمود: سبحان الله، اگر شما از آن بی‌نیازید، هستند کسانی که بدان نیازمندند، به آنان بخورانید. در این بیان امام علیه‌السلام اشاره‌ای به عدم توجه و ناسپاسی در زندگی روزانه دارد، چنان که امروز در زندگی ما هم به چشم می‌خورد و هر کدام از ما، هنگامی که از چیزی احساس بی‌نیازی می‌کنیم، بدون این که

[صفحه ۵۸]

درصدد برآیم به وسیله آن نیاز دیگران را برطرف کنیم، به راه‌های مختلف، آن را حیف و میل می‌کنیم، و در این کار هم احساس گناه نمی‌کنیم.

۲. سلیمان بن جعفر جعفری گفته است: برای کاری که داشتم، در خدمت امام رضا علیه‌السلام بودم، خواستم به خانه بازگردم که امام فرمود: با من بیا و امشب را نزد من بمان...

با آن حضرت روانه شدم، تا وارد خانه شد. هنگام غروب آفتاب بود و غلامان در طویله خانه به کار گل و بستن اخیه (میخ آخور) برای ستوران و غیره مشغول بودند. با آنان مرد سیاهی هم کار می‌کرد که از جمله غلامان حضرت نبود، امام علیه‌السلام فرمود: این مرد که با شماست، کیست؟

گفتند: به ما کمک می‌کند و مزدش را می‌دهیم. امام علیه‌السلام فرمود: اجرتش را معین کرده‌اید؟ گفتند: خیر... هر چه به او دهیم، راضی است. امام علیه‌السلام به شدت برآشفت.

گفتم: فدایت شوم، چرا خشمگین می‌شوید؟ فرمود: من بارها آنها را نهی کرده‌ام، از این که کسی را پیش از آن که اجرتش را معین کنند، به کار گیرند.

و بدان هر کارگری بدون این که قبلاً مزد او را تعیین کرده باشی، کاری برای تو انجام دهد، اگر سه برابر آنچه مزدش است، به او پردازی، باز گمان می‌کند که از اجرت او کم کرده‌ای و اگر پیش از انجام دادن، مزدش را معین کنی و پس از آن پرداخت کنی، تو را به سبب وفای به عهد

[صفحه ۵۹]

می‌ستاید و اگر اندکی زیادتر از مزدش به او بدهی، آن را بخششی از تو می‌داند.

در این حدیث امام علیه‌السلام به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که مربوط به قانون کار است تا به وسیله آن حق کارگر و کارفرما تأمین شود. چنان که می‌دانیم بسیاری از درگیری‌ها و مشاجره‌ها، میان این دو، مربوط به میزان دستمزد می‌شود، چنان چه پیش از شروع کار، هر دو درباره میزان اجرت، توافق کنند، حقوق همدیگر را تضمین و از بروز هر گونه مشاجره و درگیری، جلوگیری کرده‌اند. اگر کارفرما پس از پایان کار، چیزی هر چند کم بر دستمزد و مقطوع بیفزاید، امتنان و سپاس کارگر را برای خود جلب کرده است.

۳. از بزنتی نقل شده که گفته است: امام رضا علیه‌السلام مرکب خویش را برایم فرستاد و چون به صریا آمدم، همه شب را در خدمت آن حضرت بودم، پس از آن که شام برایم آوردند، سپس امام فرمود تا برایم رختخواب اندازند. یک بالش طبری و یک

تشک و لباس خواب قیصری، با یک عدد ملحفه مروی برایم آورده شد. پس از آن که شام خوردم، امام علیه‌السلام فرمود: آیا می‌خواهی بخوابی؟ گفتم: آری فدایت شوم، سپس امام علیه‌السلام شخصا ملحفه را به رویم انداختند، و فرمود: خداوند شب را سلامت کند. ما در آن وقت، روی پشت بام بودیم.

هنگامی که امام علیه‌السلام از نزد من پایین رفت، در دل خود گفتم: من از امام علیه‌السلام کرامت و محبتی دیدم که هرگز کسی آن را ندیده است، ناگهان آوازی برآمد: ای احمد و این آواز برای من شناخته نبود تا این که غلام آن [صفحه ۶۰]

حضرت وارد شد. گفت: آقایم را اجابت کن، من فرود آمدم و به نزد آن حضرت رفتم. امام علیه‌السلام رو به سوی من کرد و فرمود: دست خود را جلو بیاور، من دست خود را جلو بردم، حضرت آن را گرفت و فشرد. سپس فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام که درود خدا بر او باد، به عیادت صعصعه بن صوحان رفت و چون خواست، از نزد او برخیزد، فرمود: ای صعصعه بن صوحان! ... به این که تو را عیادت کردم، بر دیگران مباحات مکن و مواظب نفس خویش باش و گمان کن که مرگت فرارسیده است و آرزوها تو را به بازی نگیرند، تو را به خدا سوگند، سلام فراوان بر تو دارم.

امام علیه‌السلام در این بیان اشاره می‌فرماید، به ضرورت تربیت واقعی نفس، به طوری که تحت تأثیر پدیده‌های گذرای خارج قرار نگیرد و فریفته اوهام پوچ و پندارهای باطل نشود و بداند که توجه و عنایت دیگران به او، چیزی از واقعیت و حقیقت او را، دگرگون نمی‌سازد. زیرا انگیزه توجه مردمان، گاهی بر حسب مصلحت و زمانی ناشی از محبت و یا چیزهای دیگری است که ابدًا ارتباطی به واقعیت و ارزش ذات او ندارد.

همچنین امام علیه‌السلام ما را وادار می‌سازد که بر تربیت نفس خویش حریص بوده و آن را تحت مراقبت داشته باشیم تا مبادا مفتون و شیفته چیزی شود، که وی را از توجه به سرنوشت واقعی خود، بازمی‌دارد، بر ما است که به این حقیقت به دیده اهمیت بنگریم و با دور داشتن نفس، از تأثیرات خارجی و گذرا، آن را صیانت کنیم.

[صفحه ۶۱]

نقل مکان حضرت علیه‌السلام از مدینه به مرو و ولیعهدی ایشان

مأمون از شیعیان امیرالمؤمنان علیه‌السلام بود و بدین اعتقاد تصریح و بر آن احتجاج می‌کرد. در حق آل ابوطالب نیکی و اکرام و در مقابل آنان گذشت به خرج می‌داد. در این زمینه می‌توان وی را در مقابل پدرش هارون رشید دانست. امور بسیاری بر شیعه بودن مأمون دلالت می‌کند که ما در اینجا از آنها را یادآور می‌شویم:

- مأمون در برتری دادن امیرالمؤمنین علیه‌السلام با دلایل استوار با علماء مناظره کرد؛ چنانچه صدوق در عیون اخبار الرضا این روایت را به صورت مستند آورده است.

- وی امام رضا علیه‌السلام را ولیعهد خود گردانید، همچنین در حق علویان بسیار نرمش می‌کرد.

- سخن وی که گفت: آیا می‌دانید چه کسی به من تشیع را آموزش داده است و حکایت برخورد امام کاظم علیه‌السلام با پدرش هارون رشید را نقل می‌کرد.

- فتوی مأمون مبنی بر حلال کردن متعه و سخن وی در این روایت مشهور که گفت: ای حیوان تو کیستی که آنچه خدا حلال کرده، حرام می‌کنی؟

- اعتقاد وی به مخلوق بودن کلام خداوند طبق اعتقاد شیعه؛ به طوری که اعتقاد یکی از معایب او قلمداد شده است.

- بیهقی در المحاسن و المساوی گفته است: مأمون گفت شاعر شیعه رعایت انصاف کرد در آنجا که می‌گوید:

[صفحه ۶۲]

انا و ایاکم نموت فلا

افلح بعد الممات من ندما

ما و شما می‌میریم، سپس رستگار نمی‌شود، آنکه بعد از مرگ پشیمان شد.

بنا به گفته بیهقی، آنگاه مأمون ابیاتی سرود و در آن علی علیه‌السلام و اولاد آن حضرت را ستود و علی علیه‌السلام را بر همگان برتری داد و ایشان را «اعظم الثقلین» خواند.

- صدوق در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام نقل کرده است: روزی عبدالله بن مصداق بن ماهان بر مأمون وارد شد. علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نزد مأمون بود. مأمون از عبدالله پرسید: درباره اهل بیت چه می‌گویی؟ عبدالله گفت؟ چه می‌توانم بگویم درباره سرشتی که با آب رسالت عجین شده و نهالی که با آب وحی غرس گردیده است؟ آیا بویی جز مشک هدایت و عنبر تقوا از آن به مشام می‌رسد؟ پس مأمون حلقه‌ای طلبد که در آن مروارید بود و دهان عبدالله بن مصداق را با مروارید پر کرد.

- سبط بن جوزی در تذکره الخواص نقل کرده است: ابوبکر صولی در کتاب الاوراق و غیر آن گفته است: مأمون، علی علیه‌السلام را دوست می‌داشت. وی به گوشه و کنار مملکت خویش نامه‌ها فرستاده بود، مبنی بر اینکه علی بن ابیطالب علیه‌السلام برترین مخلوقات پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کسی نباید از معاویه به نیکی یاد کند و چنانچه کسی وی را به نیکی یاد کند خون و مالش مباح است. سپس صولی ابیاتی از مأمون را که درباره‌ی علی بن ابیطالب علیه‌السلام سروده و طی آن‌ها آن حضرت را ستوده و محبتش را به وی نشان داده بود، نقل کرده است.

[صفحه ۶۳]

سبط بن جوزی می‌گوید: همچنین صولی در کتاب الاوراق ذکر کرده که بر یکی از ستون‌های مسجد جامع بصره نوشته شده بود:

رحم الله علیا

انه کان تقیا

ابوعمر ظمانی بدین ستون تکیه می‌داد: نام وی حفص بود و یک چشم داشت. ابوعمر دستور داد تا نام علی علیه‌السلام را از این شعر پاک کنند این خبر را برای مأمون نوشتند. شنیدن این خبر بر مأمون گران آمد و دستور داد ابوعمر را به سوی او آورند. چون ابوعمر، نزد وی رسید مأمون از او پرسید: چرا نام امیرالمؤمنین را از آن ستون پاک کردی؟ ابوعمر گفت: نام علی علیه‌السلام در آن شعر نبود. مأمون گفت:

رحم الله علیا

انه کان تقیا

ابوعمر گفت: به من گفته بودند در آنجا نوشته شده است، انه کان نبیا علیه‌السلام مأمون گفت: به تو دروغ گفته‌اند. بلکه قاف صحیح‌تر از عین (چشم) است. و اگر نمی‌خواستم نفاق تو را نزد عامه بیشتر بنمایانم، تو را ادب می‌کردم. سپس دستور داد، او را اخراج کنند.

نامه مأمون به امام علیه‌السلام و فراخوان ایشان به سوی خود

صدوق در عیون اخبار الرضا به سند خود از عده‌ای نقل کرده است که گفته‌اند: چون کار امین ساخته و پرداخته شد، خلافت برای مأمون هموار گردید. نامه‌ای به امام رضا علیه‌السلام نوشت و او را به سوی خود در خراسان فراخواند. امام نیز عذر و بهانه بسیار آورد. ولی مأمون همچنان به حضرت نامه می‌نوشت و خواستار آمدن ایشان می‌شد، تا آنجا که امام

[صفحه ۶۴]

رضا علیه السلام دانست که چاره‌ای جز این ندارد. پس با فرزندش ابوجعفر (امام نهم) که هفت سال دشت، از مدینه راهسپار شد. طبری می‌نویسد در این سال یعنی سال ۲۰۰ هجری مأمون فردی را به نام رجاء بن ابوضحاک عموی، فضل بن سهل و فرمای خادم را برای آوردن امام علیه السلام روانه کرد. محمد بن جعفر در مکه بر مأمون شورید و خود را امیرمؤمنان خواند. آن‌گاه خود را به دست جلودی سپرد و جلودی با او به عراق آمد وی را تسلیم حسن بن سهل کرد. حسن نیز وی را به همراه رجاء بن ابوضحاک به نزد مأمون در مرو گسیل داشت طبری نیز این مطلب را نوشته است. رجاء امام رضا علیه السلام را از مدینه و محمد بن جعفر را از عراق آورد.

صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام به سند خود از رجاء بن ابوضحاک نقل کرده که گفته است: مأمون مرا مأمور آوردن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه کرد و به من دستور داد که وی را از بصره، اهواز و فارس بیاورم، نه از راه قم و نیز فرمان داد که شبانه روز از وی محافظت کنم تا او را نزد مأمون ببرم. بنابراین، من از مدینه تا مرو همراه علی بن موسی علیه السلام بودم. ابوالفرج و شیخ مفید گفته‌اند: مأموری که حضرت و محمد بن جعفر را از مدینه آورد، جلودی بود که عیسی بن یزید نام داشت. اما سخن به دور از واقعیت است؛ زیرا جلودی، از امیران رشید و دشمن رضا علیه السلام بود. بنابراین، مأمون او را برای آوردن رضا علیه السلام گسیل نکرده بود. ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین پس از آن گفته است: مأمون امام رضا علیه السلام را به حيله مسموم ساخت و آن حضرت در اثر سم جان داد.

[صفحه ۶۵]

می‌گوید: (در این باره گفته شده است) قسمتی از این خبر را علی بن حسین بن علی حمزه از عمویش محمد بن علی بن حمزه علوی و قسمتی دیگر را احمد بن محمد بن سعید از یحیی بن حسن بن علیو برابیم باز گفته‌اند و من اخبار ایشان را جمع کرده‌ام. کلینی روایت کرده است که مأمون به امام رضا علیه السلام نوشت: راه جبل (کرمانشاه) و قم را در پیش نگیر، بلکه از راه بصره، اهواز و فارس بیا. در روایت صدوق است که مأمون به امام رضا علیه السلام نوشت: از راه کوفه و قم حرکت مکن پس امام از راه بصره، اهواز و فارس آمد.

مأمون آن حضرت را از آمدن از راه کوفه و قم بدین خاطر منع کرده بود که می‌دانست شمار شیعیان در آنجا بسیار است و بیم داشت که مردم این دو شهر به دیدار آن حضرت روانه شوند و به گردش جمع شوند. پس از آن حضرت خواست که از راه بصره و اهواز و فارس یعنی شیراز و حدود آن شهر عازم خراسان گردد. زیرا کسی که از عراق به خراسان می‌رود، دو راه در پیش دارد، یکی راه بصره، اهواز و فارس و دیگر راه بلاد جبل یعنی کرمانشاه، همدان، قم.

ورود امام رضا علیه السلام به نیشابور

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده است: چون امام علیه السلام به نیشابور وارد شد، در محله‌ای به نام قزوینی (غزینی) فرود آمد. در این محله حمامی بود که امروز به حمام رضا معروف است. در آنجا چشمه کم آبی وجود داشت. امام بر آن کسی را گماشت تا آب چشمه را بیرون آورد تا آنجا که آب بسیار فزونی گرفت و از بیرون

[صفحه ۶۶]

کوچه حوضی ایجاد کرد که چند پل می‌خورد تا آن حوض را از آن فرود می‌آمد. پس امام رضا علیه السلام به این چشمه وارد شد و در آن غسل کرد. پس از آن بیرون آمد و کنار محل آن نماز گذارد مردم نیز در این حوض وارد می‌شدند و در آن غسل می‌کردند و برای تبرک از آب آن می‌نوشتند و در کنار محل آن چشمه نماز می‌گذارند و حاجات خود را از خداوند عزوجل

طلب می‌کردند این چشمه معروف «چشمه کهلان» است که امروز نیز مقصود نظر مردمان می‌باشد.

مدیحه ساقی خراسان

به مرو و ماه و نجوم آنچه آن ضیا فکن است
 فروغ قبه سلطان دین ابوالحسن است
 تبارک اله از آن بارگاه عرش مثال
 که هر عریشه آن رشد جنت عدن است
 مدار مشرق دین آفتاب اهل یقین
 که نوربخش زمین و مشارق زین است
 امام عالم و آدم علی بن موسی
 حیات روح جان‌ها چو جان که در بدن است
 در آن صحیفه که ذکر الرضا نگاشته‌اند
 رضای دوست به ترک رضای خویشان است
 امام جان جهان است و روح عالمیان
 که آسمان و زمینش مثال پیراهن است

[صفحه ۶۷]

مأمون در صدد کشتن امام رضا علیه السلام برمی‌آید

کوشش‌های فراوانی که از هر طرف در تحریک مأمون برای کشتن امام رضا علیه‌السلام می‌شد، بالاخره حس انتقام‌جویی او را برانگیخت و خوی درندگی او را به جنبش درآورد. چنان که ابی صلت هروری گفته است: یک روز امام علیه‌السلام در منزل خود نشسته بود که ناگهان فرستاده مأمون از در وارد شد و عرض کرد: امیرالمؤمنین را اجابت فرمای. امام علیه‌السلام از جا برخاست و فرمود: ای اباصلت! او در این هنگام مرا برای امر مهم و ناگواری طلبیده است. ولی به خدا سوگند، به سبب دعایی که از جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزد خود دارم او نمی‌تواند کمترین گزندی به من برساند.

اباصلت گفته است: من با ایشان راهی شدم تا اینکه بر مأمون وارد شد. به محض اینکه نظر امام بر مأمون افتاد، آهسته آن دعا را خواند. پس از آن در پیش مأمون قرار گرفت. مأمون به او نگریست و گفت: ای ابوالحسن! من دستور پرداخت یک صد هزار درهم در وجه شما داده‌ام نیازهای خانواده خود را برای من بنویس. هنگامی که امام او را ترک کرد، مأمون از پشت سر به او نگریست. وی گفت: من چیزی را خواستم و خدا چیز دیگر را و آنچه را که او می‌خواهد، نیکوتر است.

امام علیه‌السلام به وسیله کلماتی از جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده بود برای دفع شر این طاغی به خدا التجاء جست و از او یاری خواست و خداوند نیز شر این ستمگر را از او دور گردانید و مأمون هم هنگامی که وی دید قضای الهی اراده او را دگرگون کرد و با گفتن خدا خواهد خوبتر است، درون ملتهب خود را آرامش داد.

[صفحه ۶۸]

روایات وارده درباره کیفیت شهادت امام علیه‌السلام اتفاق نظر دارد. بنابر گفته ابوالفرج و مفید، مأمون آن حضرت را به وسیله‌ی آب انار و انگور زهرآلود مسموم کرده است. مفید در ارشاد از عبدالله بن بشیر نقل کرده که گفته است: مأمون به من دستور داد ناخن‌هایم را از حد معمول درازتر نگه دارم و این را به کسی اظهار نکنم. من هم چنان کردم. سپس مرا احضار کرد و چیزی شبیه تمر هندی به من داد و گفت این را با هر دوست خود نرم کن. من همین کار را کردم. پس از آنجا برخاست و رفت و بر امام علیه‌السلام وارد شد و به او عرض کرد: حالت چگونه است؟ امام فرمودند: امیدوارم خوب باشم. مأمون عرض کرد: من هم به حمد خدا امروز خوبم. آیا امروز کسی از پرستاران نزد شما آمده است؟ امام فرمود: نه.

مأمون خشمناک شد و به غلامان فریاد زد که آب انار حاضر کنید که از آن نمی‌توان بی‌نیاز بود. سپس مرا صدا کرد و گفت: یک دانه انار بیاور و چون آوردم گفت: به دست خود آب آن را بگیر. چون آب آن را گرفتم مأمون آن را به امام رضا خورانید که همین سبب شهادت شد و روز پس از آن شهید شد.

از اباصلت هروی نقل شده که گفته است: هنگامی که مأمون از نزد امام رضا علیه‌السلام بیرون رفت، من بر او وارد شدم. به من فرمود: ای اباصلت! کار خود را کردند و شروع به حمد و ثنای الهی فرمود.

محمد بن مجهم روایت کرده است که امام رضا علیه‌السلام انگور را دوست می‌داشت. مقداری از آن تهیه و در ته دانه‌های انگور سوزن فرو کردند و

[صفحه ۶۹]

چند روزی به همان حال نگه داشتند سپس سوزن‌ها را جدا کردند و نزد امام رضا علیه‌السلام آوردند. آن حضرت از آن تناول فرمود و به همین سبب به شهادت رسید. گفته شده که سم مزبور بسیار لطیف و ناپیدا بوده است.

کیفیت قتل به هر نحوی که باشد با ملاحظه نصوص تاریخی و اوضاع خاص سیاسی آن چه از نظر ما اقوی و ارجح می‌باشد، این است که مأمون آن حضرت را مسموم کرده و ناگهانی به شهادت رسانیده است و در این باره هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست. شهادت آن حضرت در طوس در ده سناباد از روستاهای نوغان اتفاق افتاد. در خانه حمید به قحطبه در قبه‌ای که گور هارون در یک سمت آن قرار دارد، نزد یک قبله دفن شده است.

هنگامی که امام رضا علیه‌السلام شهید شد، مأمون مرگ آن حضرت را بلافاصله اعلام نکرد و جنازه آن حضرت را یک روز و یک شب نگه داشت. سپس محمد بن جعفر بن محمد و گروهی از آل ابی‌طالب را احضار کرد و جسد مبارک امام علیه‌السلام را سالم بدون این که اثری بر آن باشد، به آنان نشان داد. پس از آن گریست و گفت: ای برادر بر من دشوار است که تو را به این حالت ببینم؛ در حالی که آرزو می‌کردم که من پیش از تو بمیرم. اما خداوند آنچه می‌خواهد می‌کند مأمون بی‌تابی و اندوه بسیار از خود نشان داد و جنازه را بر دوش گرفت و تا محل دفن و جایی که امروز زیارتگاه آن حضرت است، تشییع کرد. پیش از آنکه قبر کنده شود، مأمون حاضر شد و دستور داد که قبر آن حضرت کنار قبر پدرش حفر شود. سپس رو به جانب ما کرد و گفت: صاحب این جنازه برای من حدیث کرد که قبری که برای او کنده می‌شود، در آن آب و ماهی نمایان

[صفحه ۷۰]

خواهد شد. قبر را حفر کردند و آماده شد. سپس آب در آن جوشید و ماهی ظاهر شد و آب فرونشست و امام رضا علیه‌السلام در آن دفن شد.

پندی از امام رضا علیه‌السلام

مردی از امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی گفتار خداوند عزوجل پرسید که فرموده است: (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) امام فرمود:

توکل درجاتی دارد. یک درجه آن این است که در همه‌ی کارهای خود به خدا اعتماد کنی و به آن چه که می‌کند، خشنود باشی و بدانی که خداوند خیر و عنایت خود را از تو دریغ نداشته است و یقین کنی که در همه کارها حکم به دست خداست. بنابراین به او توکل و امور خود را به او واگذار کن.

دیگر از درجات توکل ایمان به همه چیزهایی است که خداوند آنها را در پس پرده غیب نگه داشته است و دانش تو بدان‌ها احاطه ندارد و تو شناخت آنها را به او واگذاری کردی و در این مورد و دیگر موارد به او اعتماد کنی. از آن حضرت پرسش شد که توکل چیست؟ امام فرمود: این که جز از خدا نترسیم.
«والسلام خیر ختام»

پاورقی

[۱] سوره حجرات، آیه‌ی ۱۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

